

وبه يسلم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أتم حجة علي القطين بحجته النبوية النورية ليجعلهم شاملياً بآيات إيمانه فمن
الظلمات إلى النور وحضر الأوسياء من ذرية خيرة خلقه ليجعلهم في ظلال الأمان
ومن حذر الكفر والجور الذين عصوا عن الحق صراط الحق والكذب والعدوانية والفرور
وجعلت حجة من خيرة الأنبياء وأصحاب الأصفياء محمد صلى الله عليه وآله وآل أبي طالب
يقبل منهم عباد الله الشكور في صفة نبوته به رب جليله إلى غير ذلك من آياته
والتدور وشيخ صدورنا بغيره رسالة الله الذي يسد لك الحق
في آياته عتات والتمسور واجهر من الشك بالآيات من شمس الأمان إلى علو الهدى
سقى الشرب لظهور ونور عينه بعد ثمرنا بغير عينيه سبدر شهاب
أهل الجنة الممدوحين والقرآن والنوريات والأجمل والصف والذبور ونقد موازين
أعمالنا بحجة عزه ورسوله محمد الذي فاز والشرف بغيره المونور وزين أيماننا بآيات
أولياهم الثائرين غداً عند ربنا على القصور وظهر نفوسنا عن الدنيا من أعداء
ثم خبايا الآفات منهم والذكور ومنحنا بآيتهم صبر ولائهم
ونثبت بآياتهم نوابهم والتمسك بعزهم جهنم فاصرت نفوسنا لجناتنا ولطائف
الحور وانطق السنان بفياض كلامهم وعز القلوب لهم وسنا علو أيمانهم
في الغيبة والحضور وثبت أقدامنا على جادة مستقيم ومنهج طريقهم النور
برشدهم للهدور وقلب قلوبنا عن غير طرف أصحاب الملل إلى طلبة

فکند از کرم بر سرم سیه / ولم یفت زکات بر سر ما به
 چه مهر از دلم نور حق افتد / عی را من از جان دل بسته ام
 بنور عی چون ره حق خجسته / خوش آنکس که را به دل عیست
 از بر موج او بود صد که علم / ز لاشعش هم بهر که یک طریقت
 ز با نور عرفان او را نیست / که متعجب شب خیزان و شبین
 بر در غلبه آید چه دین / عی آنکه مهرش بود ما عبد
 عی را چه نبردان ما خواند / ز لور خضر بر جلیب خواند
 که جان دلم شد بهر لعل / دلم به سیمه اجمه رو عی
 و یکی سبزه کرد در لعل / نکرده دستره به سبزه بو
 بهر عی شد منور چه ماه / ز دوده در ابر عی
 بردانق صلی و لا / ازال رو چو را شده مفتدا
 نخواستیم که بودند ضل / کنتم لعی هر کس بنوع و یک
 که دین بهر را بدند از لعل / بره خلایق شدند جاه کن
 بخت به نیکو عمل مکنم / ز عمر که به شد شبیه
 ندانم که در رخ چه دارد کثا / که در عی کرده در و شریا
 کثیر التقصیر به بان بنابر عی سید / که بهر راس است فطنت و رویت
 و اصحاب خبرت و بصیرت / بود شید منی که به سبب تا لیب ای عی
 که هر حرفش اصله لایط / طریقت و مفتاح کنوز صفین و هر لفظش انبیا
 فلک حقیقت و مصباح رموز و فیهن / و هر سطر از سنور منقش شاه

و ای عی

راه سبج طراوی به خط استوای اقباله شمع و بنم / السبحان سبجین ان که جانم
 این جگر کبر استغیر می بخ تو ثقیات الد القدر جود علی و جلیل حضرت ان العیون
 صدقات الله تبارک تعالی علیه جمعی از فی خرب عیست شجری و حنیض
 اسفل السفلین با وج عینی خراشت رسیده که کیفیت بر آمدن از جی عیست
 و خلاص شدن از در طحانات و ربای از دام طحانات و بخت جی از قید ظلمات
 و مطلق شدن بش به هدایت و طریقی بحث منظره انجور که بنده او اولا عی سبیل
 الحادیه و ثانیاً عی طریقی المفادله با اکثر اهل عیست و از نو سای اهر عدوان
 اتفاق افتاد که بر سبیل تفصیل بر تقییم از مطالع این نسخه مورث هدایت و سبب
 به کمال خواهی که در دید این سید از کرم ذوالجلال الاکرام انکه خواننده و نویسنده
 طبع سلیم و ذهن مستقیم و زوق نامل و تفکر و تدبیر توکم راست فرمایند بخی الحقی
 و انبر الطین با انکه توضیح این مقام و تفصیل به این جمال انکه تاریخ سنه ۱۶۲
 تا جبر و شکر بر کر از سعادت دولت در این بهر و ور کرده و سودا که سود عیست
 ندانسته زبان انگاشته نفع اجل و برنج عاجل مقدم شدت جود که در باب جود نوری
 سربا جود و ضد و قسینش از جواهر معنی از در و کوهر علی و نام نامش
 رضا علی لبه شکی ننون گفت از هر یکی بهر چه وصف کنم صد بهر ضیافت
 بندر لا حور سرار المنعصبی الحافی فی و بوال مده از اتفاقات خد روزی
 از روز با فیض بهار نصف نهار در بار و وار و سوار مدو چشم به شع جمال
 بخشنه فرجام خدام عیست لایح الاحترام اکرم الفضلاء الاکرام قدوه انظر العظام
 غوامس در بار معانی نفاده جهره خد اخس لک مس لک طریقت و انقب

واقف مؤلف حقیقت و عرفان معبدان اسلام و الدین التوسل بحبل المتین المختص
عنایت الملک اول مولانا عبد العزیز شیرازی رفیق تاجر مزبور نور دانش
کردید با وجود آنکه تعقب و چهل و یک سده در آن ایام بود که دیوان اهل یار
ایمان را معصیت آنکه کفر را نفسانتم جهان مولانا مزبور را سراییم
و حیران دیدم و آنست که راه خانه خود کم پرسیدم چه سرگردانی گفت که چو
منزل خود سو فراموش کرده ام گفتیم خانه شما در کدام محله واقع است
گفت خربیم و نمیدانم گفتیم در جوار شما مسجد و عایشه است تا بر
اشاران راه ببریم گفت مسجد جامع است اما عایشه معلوم نیست
برهمنی علامت تا به بیت الله فرستادم و عیین انیم و سبیل جلیله بگذر
ملازمت حاج رضا علی مذکور و سعادت اند و ختم جهانم مغیر الیه معلوم کرد
که اینم فقیر و لیدر بر مولانا مذکور شد ام از روز غفلت بکمر است
بمقتضای این کرمه حل جزو الاحسان الاحسان فرمودند مردت
مفقور است از بد خد بود از طریق ظلمات بهدایت و لالت فرماد اگر
چو اینم حرف بر دم کمران تراز کوه آید اما چنان محبت دل نزحیاب مبادرت
نکردم بدر حین ای تقرب است نشاءم بنکلیف ابان هر روز جسته
مقابله و التیر فتم نا آنکه روز مولانا مذکور از منم پرسید که مردم منیم شهر
چه مذہب دارند گفتیم الحمد لله که همه یک رنگ خضر مند هستند و اینم بلده بزرگانی

بلا و دیگر از دور نکر معصیت گفت مگر ابراهیم شمر از حقیقت مذہب باشد فخر حق
و مکر فائز نیستند که تو اینهم از دور هرکس سجد میکنی گفتیم هر چند در حقیقت
هر چهار برابرند اما بحقیقت چون اعظم اثر در بهر بودند بر دیگران ترجیح دارند
گفت هرگاه در حقیقت هر چهار برابر باشند ترجیح بلا مرجع باشد گفتیم از
جست سبقت برد گیران امتیاز دارد گفت هیچ نصر از قرآن یا حدیث
بر وجوب متابعت او دارد بگفتیم نه گفت ایا اهرست اجماع کرده اند
بر وجوب اطاعت او گفتیم نه گفت پس بر لزوم تقلید او دلیل شما
چیت گفتیم از حیثیت اجتهادش بر هر مقلد لازم است تقلید او
کردن گفت ایا نجات ابراهیم سلام لازم است تقلید ابوحنیفه کنند
هر کسی میسر که دلش مطمئن نکرد و سکت شود گفتیم تو اینهم چهار
مذہب بر مذہب ابراهیم باشد بدعت و ظلمات خواهد بود گفت دعوی
باینه مقبول نیست اگر بر آن سطل و دلیل فاطم بر حقیقت چهار مذہب
داشته باشد اعلام فایده تا بحث باشد گفتیم پس همچنان مقرر شده
گفت از این سخنم طعنه حاصل نمیشود باینکه اختلاف در طریق
مختلفه الباب است و حال آنکه در فرائض مجید متابعت سبیل برای
سبیل الله ضرر واقع شد کافال جن و عدوان لهذا صراطی مستقیماً

بلا دلیلی

چون نزد اهرت معلوم شد که طایفه چهارم از این چهار مذهب بیرون نیست
و انبیا و ان معتمد است بر حسن کیم این تکریم لایکلف الله نفسا الا وسعها
پیدا کرد که راه هر یکی از مذاهب از ربعه با جزم خود خوان فرقیه ناجیه می باشد
با حسن این عقیدت بحکم انما الاعمال بالنبات عند الله همه را نجات
حاصل شد گفتیم هرگاه با اعتقاد و اعتراف شما حتی بجانب یک فرقه از فرق
از ربعه می باشد پس چگونه که می باشد فاذا العبد الحق الا الضلال طرق الله عند
الله در ضلالت باشد گفت حاشا فم ذلک بلکه نجات در هر چهار
منصور است گفتیم اگر معتزلی اعتراض کند و بر سبیل تمیز قیام مثلا اکثر
بهضار و سه کس یکدانه الماس در میان بهضار و سه سنگ با و در بران
و شفاف و آبدار کم کرده باشند و دانند که یکی الماس و بقیه سنگ
بلور است مع هذا هر یک منصور الماس سنگی را منصرف و شده همه خود
مالک الماس دانند بر جوهر عقل کامل و انصاف است مگر عقل نیست
گویند انظار این مالک الماس و باقر هر یک صاحب بلور خواهند
بود پس اهلان این چهار مذهب به نیز بهای حکم است پس لازم است
که از این چهار فرقه یک فرقه می باشد و باقر باطل است و هرگاه هیچ یک
حقیقت خود را یقین ندانند پس بطمان هر چهار را ظهور در حقیقت
ایشان است و این بود و فیکه جوهر و انچه دانا بلور را بقیت الماس

کجایی

تجدد پس گرفت مختلف را بموجب عقاید باطله و ظنون عاقلانه این
حق اینم نکند به حسب نبوت نبوت که کفر منقض است کرده باشیم و لفظ
و حده الغر و بیفایده باشد معارض از یک رخصت چون شاکست گفت
موفق اعتقاد اهل سنت و جماعت جواب دارم گفتیم هر کس ختم با اینم جوهر
خورسند نکند و گفت هر کس با اینم جوهر خورسند نکند و در انفرخواست هدایت
ترا باید که طریق آیه خود را مسکوک دار گفتیم ان سببی قرایم مذموم است
گفت مگر ما سندان نیستیم گفتیم اینم جواب سئوال من نیست بخوانم
که راه را از جهات شش در هر یکی از حقیقتش دانند نام کام نیستیم
گفت شخصی شد که مرا از افضان گمراه میکنند و از عده ارفضیه فیما
قیامت بر نیتوان آمد و هر طالب علم که با طایفه ارفضیه در باب مذاهب بحث
نماید اجماع ادر در معنی نفی است و اکثر بطایف می را فخر کرده اند
نمود ما بقیه منها انگاه یکی از حضرات مجلس استغاده نمود که طایف علم با وجود
و انشای مکفیه زبده و عده از عده مستقیم مخوف میکرد گفت
ارفضیه جهت اثبات مدعی خود را لیا چند از قرآن و حدیث پیدا میکنند
از جمله عقل ضربه میگرد و کتب اهل ان بسیار مدلل است بر یقین اهل
ایه که می بین اینج هادی فلا فضل و لا یسفی بما نا گرفته فرقه ناجیه
ایشان باشند گفت معاذ الله بلکه اهلان نزد اهل سنت کافر مطلق
از سبب شتم و طعن شیخیان و ذل نورانی و بعضی از واج طاهرات حضرت سید
کائنات ۲ جانیر بلکه عبادت می دانند بجز و شنیدیم اینم سخن از عفا
یت نعتب و مدار نشاید روح عقیدت که بان کلاب جهنم داشتیم متغیر
و شلا نشدم و گفتیم شما عدوت اینم قوم با خلفا را شد اینم چه بوده

گفت در این باب میباید دانست که غوغا و جدال بسیارست و در این موقوف بدینست
 که خرقه ای است و منسوب به این جهت که کوشش یافته و دم کم کرده و بر کشته تمام
 شش از خار و خار اندیشیده بیدار بودم و در شش نفس این کل تازه بخت داشتیم روز
 دیگر در یک فرط از انزاع شکر شرب فرود گرفت و عدم آفتاب خورشید شکر
 به این نقد یک تیره از حلقان افق برآمد سینه پر کرده بچو لانه که جان بجانب رفته
 شش نفتم و در آن طرف بنزد حرف رزم از ما فرود چنگ بعضی مولانا علی
 رحمة الله رختن همه و در سبب ان منظره بچو لانی در او دره بمیدرت مبارک
 نمود و کفتم طعن و لغی و شش شش نمک با محایه کبار از چه را بهت دانست
 و غوغا و در سوخ مودت ان خزان بهر شکر از جهنم در نهاده فرستاد استیقام
 با فکری که در صلب من داشتند و شش طالع العالی بهر کفر و ظلمت که دلم بهر تیره
 استیلا و استغناء یافته استیصال ان جز با بیدار که به ادعای سبیل
 سرایت با حکمه و الموعظة الحسنة و جاد لهم بالنی هی احسن
 ملک نیست حکمت عاقل و فرموده شروع در مجادله بوجه حسن نموده
 گفت حالتی و کک خشن نیست بگفته انام حرام است چه جای
 صلی به کرام و علمای مذاهب هرگز نیست بکس نگرده اند و در این مضرت
 بمع ما رسیده که بجز از عوام الناس در حواله عراق غم و خرابان
 از غایت نقب و جمل بعضی صی به بود بباد میکنند و مار بجای آنکه خانه
 در ایران و بی دایم باینکه کرده قیاس نباید که که مار که کز با بزم طایفه
 الفتی نیست و قمر که تقریب دل بهر او و در این باب بخلاف ما انصهر
 منظره و در رسیده و حلت جلی و شش طالع العالی و سونست

بدر یاد و اخلق حکمت بالغه الهی انقضا ان میکند که بخوار به کمر عیه نقول الله
 قولنا لینا الله بنزد که او بخشی ادره بخت مریخ کاهو لناس علی قدام
 عفو لهم کلام سنجیده و گفتار پسندیده با هم قسم قسم نه بشد و وقع ان
 در طایع بخت و در انفس انرا و نایف و جلب قلوب حصول
 مطلوب بهر سبب اسهل و بیشتر شونت لانی و تخفیف زبانی مودت
 بر این سبب خاطر است که در و در کلام مجیدش ره لطیف این نکته شریف
 واقع است چنانکه حق جل و علی کفایت خیر البشر خطاب فرموده که فیما
 رحمة من الله انت لهم بغير عذر عذرا لما طغى نوردی طبع و غرورت و در مکالم
 و خوش خوی نورد در حال گفتار از رحمت ماست بعین مظهر رحمت ماست
 و اگر بخواهند خود را بر این خلق از او میرسد اند و در این امر و نوا هر
 مطلع و منتقد او غرور دارند و از اینجا علونظرت ان رشادت پناهر
 که ساعده است حزم بود میتوان معلوم کرد که رشته ناز کمتر از نار
 عنکبوت را بحسن اهتمام نگاه داشته نمکین با وجود کمال در شتر
 و تعصب من ان رشته لا بلطایف لطیف است حکام داده بچین المبین
 راه یقین متصل ساجده القصه چون فاجده محبت خاطر بهر رسید

گفتیم بنده ۴ جوابی بطریق دلنسته بیدمانه و اخلاص حقیقت
 مذہب خود مطلع سازید گفت اعتقاد بحدوث الوهیت است که کسی نتواند
 از بصدور آن ابراهیم و اعتقاد بحدوث انجیل جمیعاً استنکاف الی ما سوریم گفتیم
 ان کلام است گفت مذہب مذہب حضرت پیغمبر و خلفای او را
 انشور است گفتیم ان حقیقت الی بچه دلیل ثابت میشود گفت بدلیل
 منع بر این امر ثبوت و حدیث مذہب این چنینست دلیل او فرمودند
 برخلاف آنحضرت و آنکه چون حضرت رسالت پناه از دور محنت
 رحلت فرمودند خلافت آنحضرت ترتیب بدست چهار خلیفه افتاد که اول
 ایشان ابو بکر بود و در آخر مرتضی علی او بیچ کدام از این چهار خلیفه صاحب
 مذہب علی بود بنورند بلکه در مورخ چهار بر سنی در موم حضرت رسالت پناه
 پس اتمام از خلافت بمقتضای اینست بحضرت امیر المومنین علیه
 السلام نه نیزفته و بالضرورة معلوم شد که طریقی آنحضرت بی تفاوت
 یکست و در رتبه یکست و ششم نیست باین اعتبار بر اہم است واجب است
 که اقتضا بخلیفه چهارم نماید که امر خلافت بدو منتقل شد و پیرایه حضرت
 رسالت پناه ۴ مقرر بادست و اگر اختراع مذہب اربعه خضره مشہور
 با وجه اختلاف روایات کاذبه و انحراف دیش موضوعه الی ان عتق
 و اختلاف حقیقت سید است چهار خلیفه که اگر کلام در زمان خود خلافت
 باستقلال تمام کرده اند و احادیث از لفظ خبر صادق بلا واسطه

والله اعلم

واسطه استماع نموده بودند و مع مذہب اربعه اصح و اولیٰ چنانکه انساب و التبیان بود
 پس هر گاه پنجگانه از چهار خلیفه بر انکاب اینم امر خطیر حضرت نمکروند لازم را آن
 و در عین مذہب اربعه بطریق دیگر و از این ۴ غیبه شایع بنا بر انکه بغیر
 از غیر شایع نیست ان صاحب شریعت بمصدق این ۴ کلمه فایده ابراهیم حنیف
 بیک ملت مامور بود و مسلم الثبوت است انست خود و عمر بهمان ملت از شکر
 میفرمودند چنانکه در این کلمه و کبریا ثابت است که صلاۃ ابیکم ابراهیم و طاعت
 که بنا بر مقتضای گذشت ان صراط مستقیم و احسن الشیخ است و در اولاد آنحضرت
 مرتضی علی عا که بقدر ضرورت صحیح متفق علیہ الحسب سید شایع و اہل الجنت
 خدا تعالیٰ و معدن فضل و کرامت و منبع جود و سماحت و وارثان علوم
 انبیا علیہم السلام اند پس لازم است که امت بعد از حضرت مرتضی علی ۲
 علوم و منبر ان ایشان فرمودند گفتیم انما آتوا ان کما اوجیه و غیبه من بعد مذہب
 حسینی علیہم السلام نگه اند گفت از جهت و نور اختلاف و افعال کثرت مغایرت
 در افعال احکام یا آنکه بر رتبه در قرآن مجید همه با اختلاف بودند فرموده بلکه بخوبی
 این کلمه و ما اختلاف الذین اولوا العلم اخیاً بیدیه اختلاف را بغیر عدوان
 یا فرموده و از اقران نه و جمیع امر فرموده کافان عزوجل و اعتقاد بحدوث انجیل جمیعاً
 ولا تقربوا و بر تقدیرت بیم اگر بغیر منی حال کنیم ان بر حقیقت مذہب حسینی
 علیہم السلام سه فقیه دیگر می گفت او نموده اند پس بنا بر اینم هر سه واجب
 الاعن باشند و بقراین ان واجب و لازم باشد و حال آنکه صفیان هر چهار را
 صدقاً میباشند برخلاف فضیلت فقیه که چنانکه اثبات کفر الی ان کتب به دل

موسوم بنسبت به شریف تصنیف کرده اند محمد غریب که از موالی علمای
 ایشانست کتابی با لقب بنویس تصنیف کرده که موضوع رجحان
 مشتمل بر طعن و لعن است ابوحنیفه و از جمله عبارت غزل
 ابوحنیفه چون همان اینست که بکونی الکونی التریه کالی
 یعنی غلغله و لا یعرف لدعنه والنحو وان حادث ولم یکنه
 فقیه و اینست مردود است بر آنست که الکالی کالی کرد و در دیگر کتب
 مذاهب ثلثه مذاهب ادب و راس است بسبب این اختلاف
 احتمال غایت است از مذاهب ادب و طریقت باشد با بر اینکه در علم میزان
 مقرر شده که ادغام الاحتمال بطلان استدلال و اگر تعدیل نمیکند
 کتب کوزه را آورده تحقیق نمائید و قسرها سخنان معقول که بخبر بفرموده
 شنیدیم نه انجده صفت حاصلات مال و فی دعایه اینست اطلاع باقیم
 در جواب ثبوت شایع است بهی و باکم کرده مرا سید از مجلس فرماستم
 و در آن و باقیم صفت بسوز و کداز در اندیشه و در روزگار که
 فکر و قسرها و خیال و فتن اینست که مری و خیال بجز سید خود و عری که
 هلاک دانسته القیاد برگاه حضرت و لیل القیاد برده نزد بعضی از فضیای
 مذاهب اربعه نزد غنوم و حیدر ثلثه استقام و استقام کردم زود خاطر
 نه با سید صبیح از جاش فی نشاندیم بلکه چنین در استغفار بعضی از مقدسات
 مبالغه میکردم از جواب اوله عاجز میشدند و از طریق غیبت در آمدن کرده
 سنت عصیت را کار میفرمودند از زمین جهه در دلم و غنوم عظیم پیدا شد

الکاه

الکاه پیش غنوم از سرگذشت زمانه آگاه و بصفت انفس و صوف
 بود و باند اخلاص تمام داشت ما از انچه خود را و ظاهر کردم و کیفیت حدیث
 مذاهب اربعه حقیقت هر یک استغفار نمودم تبسم نموده گفت
 از معرفت مجبور چند چه حاصل گفتیم بخوانم ۱۱ افعال و اقوال ایشان بر من مجبور
 نماند گفت صورت سوال چیست گفتیم اینست بکلام و دلیل است ۱۲
 اربعه بنو ثابت کرده اند بکلام حدیث استمال حقیقت ایشان میکنند و ابر
 حنیفه و امام اعظم بجا اعتبار میکنند گفت از روزی از حق ظلمه هر کس میتوان
 گفت اگر بر کفان اینهمه اسرار قسم باور کنی سر بر حقایق احوال ایشان
 واقف گنم گفتیم از من اینهمه پیش و مرا از اینهمه زبان خاطر جمع و از اینهمه بنده غم
 آزاد کنی پس همان جوابان علیظ مرکه ختم گفت دلیل قطعی بر اینست
 ایشان از نفس فراتر اینهمه آیه نماند بود قول تعالی و جعلناهم ائمة بدعون
 الى الناس و لیسوا لیسوا لا یفسدوا و خلایق کجایت مصنوع النحل
 سراج اصنی نمیکند شده اند و ابوحنیفه بعضیده فاسده معتقد نشانی علم
 و اقدام از آن سه کس بود و غلطش میخوانند و در باب فساد و آن دو کس دیگر
 حدیث موضوع و نقل شده گفتیم اینهمه حدیث کتاب نیست بلکه در زمان
 ظاهر امر بدانش از غایت همبازند و صغ نموده اند و حال آنکه ظاهر ابطال است
 و بر نقد بر نسیم صحیح الا لازم می آید که آن سه مجتهد و کلام مذاهب خود را و رواج
 داد و در اطفاس سراج کوشیده اند کافرشه باشند و حال آنکه حنفیان
 هر چه در حق میدانند گفتیم هرگاه حال بر اینهمه سوال است پس شما کدام

ابوحنیفه و بطال مذہب فقہارین را در کتب بسیار و بیشتر و در زانکه
 امرایان بنکر و نهراش از معروف و ان بدیل قرآن صفت یافتن است
 کما قال جل و المنافقون و المنافقات بعضهم من یامرون
 بالمعروف ینہون عن المنکر و تفصیل این بحال است گفت
 اما بیا امر بنکر آنکه نزد ابوحنیفه اگر شراب و بچوش نند مروج الحرام
 و اینجاست مکر و دینک و بقدر بسته حلال آنست چنانکه در اکثر
 کتب خف و غیر مستحورات و شفعه تریب و ماغ با حق تطبیق
 بخوبی نموده و حال آنکه حرمت خمر و میر از یک آب ثابت است و مالک گوشت
 سگ و غیره از حیوانات غیر ذوالعقول سبای خود که حلال دان و کفینه
 در کتب مذکور است و الا فی غیر ذوالعقول حلال سواي خمر و سیر و ابقا مالک و طحاوی
 جایز دانسته و گفته که من لا طبعده او با جبره جاز شفعه نیز تصدیق
 فرموده و جمع از علمای شفعه یکی از آنها یافعی است در کتاب خمر از این
 علمای شفعه است که در شیعیت فحش نقل کرده است گفت و ز سنا خود شنیدم
 ان لم یصح عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ان فی الخمر و الفیاس انہ حلال و او حد در حرام
 جم ابوحنیفه معنی کرد آید و غلام خویش بر و زنی نام غریب مدر سنوای نزد
 بکشته مالک غوطه و در طر جانی مالک و حسب از این کتب و

جزای

حبه الخمر را با فته و سر خوش بوده و در رخصت کیف رسانید و اینک مضایقه کرده
 در حنفیه و دستا شده بر طائفه زبانه از قدر یک بسته نخورند و نا ضرر و
 این معنی برشته نکلیم کشیده است فحش گفت شطرنج حلالست مدام کج بازید
 از جزایات نفیحه امام ابوحنیفه که به از ان کوبه در با شراب می جوئید
 بخورنا بود بر فحش حنفی گفت که نزد یکی است حلال بچکلب و نگذوده بود
 حنفی تمام حنفی گفت اگر زانکه انجم در مانی بسته نیک ناول کاسه شنی بخورم
 که کمر بر و مغز حرام مالک او هم از بهر زنجیره کند و طر غلام یک و سحر کول میکی
 ساز قرار است که از این چهار امام است تمام و شفعه خلاف جمیع مذاهبا
 تقدیم غرضه را بر ظاهر جیز دانسته و نزد شفعه که کسی فیما خود دوست جالده و فو
 باطل است بر خلاف مسکن فحش و فحش پیش ابوحنیفه اگر جنبینیت و ضرورت
 بجای آید زنده تمام آب ان چه نجس است اما اگر بغیر قصد و ضرورت بر آب چا
 زنده بطهارت بسته میماند و نیز ابوحنیفه شفعه غرضه که بود و فحش و نجس
 میداند بر خلاف فحش و غسل کفر مؤلف کبر که غایب در جنب مسئله حق یاب
 او باشد بنا بر آنکه او بقوه اجتهاد دانسته بود که کفار بر آب ارتبه او بکوبد
 شمره رعایت ادب نموده و کذب امام اعظم نباید کرد که در تصویب او لازم است
 و ایضا شفعه گفته لغوی بالله اگر شخصی زنا کند و دختر از ان زن و از ان
 و طر بهر سدا شخصی را میرسد که ان دختره بچقه خود در آورد زبیر که او میراث
 نمید و نیز بقول ابوحنیفه اگر مغریه دختر مشرعه بخواهد پنجاه سال در مغرب

در جسد مانند و چون خلایق شود بشرق آمده در خواندن آید و اولاد و احفاد
از آن زن بهر سبب می باشد هم در نسب متعلق باشند و می شوند و از بشارت میرند
زیر آنکه آن زن هر چند در سر هر محفل مذکوره مع هذا عمل اگر گرفته در نبی صورت
مسئله آنرا نیز بداند که آن زن را نیز تا تمام داشته فذف کنند بلکه بنا بر حدیث
ظن المومن خیر آل خود را بنی منتر خصم کنند اما در عالم منام غایب
از انصاف و حال در حالت منام از شد هر خواستی شده باشد و نیز بعد از
او اگر کسی بر رفته باشد و اگر نفیست او کوا بر دست پس آن زن شود و دیگر
کف و از فرزند آن بهر سبب و بعد از آن شود هر اولی باید آن فرزند آن هم
از شوهر اول است و از و میراث میرند و اول از این است اگر کسی کبر سبب و جامه در دیده
رنگ کند و یا کند و ز و دمه آرد و کند صاحب که بس و جامه و کند و نیز
اما خفه و از و طلب کند اگر با زن دهنه کور نیز کنند و کشته شود و خنجر او در دست
اگر زن در کشته شود و بدست زیر آن اجناس جنس دیگر شود شرب
نهند و مباح میدانند و حال آنکه سکر و منتر آن را باید از خدمت دور حدیث
صحیح صحیح و ارد است اما کل مسکرم و نیز و منوس خنجر بهر سبب
بخوبی کرده است نماز کند زن با جامه آن پوست سگ و سجده بر عذر
یا به جایز میدانند و غسل و غیره یا بی نیت جایز دانسته و معتر تکبیر
احرام و معتر تکبیر آید و در عونی فاخته و مور و جایز میدانند و علای ارجیه

با وجود مشایخ اهل و دنایم انفال نقیب با نقیب الحائره رسیده با ما بر
بنای عتاد دارند از شرح مستغنی است از الی جمله غزاله و متوکل از زمره قتال
ش فعیله گفته اند استحب التسلح لکن لا تمارشوا الرفقه عدل الی السیف
مسلح و مرتج کردن قهر مستغنی و سکی چون رفقیان شما رفق کرده اند و عدل کردیم
از این با هم نیست کردن و در حدیث از عدل است حنفیه است و نقیب هو الذی
یصلی علیکم و ملائکته گفته است بعد از آنکه الایمن یعنی آحاد المسلمین لکن
لا یأخذ الرفقه ذلک فی ائمتهم من عناه ابن حجر شرح بخار نیز مثل این عبارت
در منبع توحید سلام علی الی سوال الله علیه و اله ذکر کرد و مولف هدایه نقیب
حنفیه گفته که آن التسلح الختم فی الیمن لکن لا یأخذ الرفقه عادة جعل
الختم فی لب ریسج ضایع فیضی سطره اولو الالباب حنفیه که ا هم باید
رافقه و فی و قال بنیایع و مانع نزاع اختلاف امت باشد نه اند
جموع از نقیب بهر خود با ما است موسوم حنفیه بنا بکنت منت بر اسس چهار طاعت
و در اصول و فروع با هم مختلف باشند و در احکام الله بر غنم یکدیگر
فتور دهند و در فتور شرح محمد علیه و اله کتابت و اگر نقیب ناقص
در عقل یا خفه یا نیکو تفرد و حکم و لا یقر حق احرام و نه شرح
است در میان امت انحضرت اند و اولی از آنکه نه خلات و کراهی

وفسق و بعضی حالات ذمیه عدم علم و قضاوت امام امت شوند و هر ذی
 سید اند و چنین هر کس بفرموده مقتدا بهر سد بحث منازعت و مخالفت
 شود و فی دای عظیم روغن بدین فاشه امت معکوس می شود و جماعتی
 بجز و غول است هر یک از اینها طلب امت تحت نکرده اینان را
 امام و مقتدا اسلام و پیشوا خود دانند و بر خلاف آیه و کلام
 السبل مستبعت مذ بهر ظاهر السبل الا اینا بر خوف لازم دانند حال از
 حق و غفلت و کما هر کس باشد بود اولئك كالانعام بل هم
 اضل سبيلا و اولئك هم الفاقلون چشم منی مرشد اینجا رسیده
 گفتیم اگر چه ایشان در بعضی فروع اختلافات دارند اما در اصول بر چهار
 با هم متفقند گفت لایسدم زیرا که احمد بن حنبل با عسکری شهرستانی
 صاحب کتب هر دو از جمله عجمیت و در معرفت با بر نفایض نیست
 که حق تعالی از سر بنشیند و از سینه پایی همه گرفته و صفت
 و موالجست و نیز در تفاسیر الرحمن علی العرش استوی میگوید که حق
 تعالی چهار انگشت با لا ترا از عرش نشسته بنویسند از او از عرش
 گذشتند در تفاسیر لیوم یکشف عن ساق جفائی بیان کرده و در
 قیامت حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام در زبر عرش از بر فرزند

خود دارد

خود داد خواهد شود حق تعالی با هر کس میخورد و او را جبهه بر بالای ال بسته فاضله
 خواهد شد حق چون حضرت فاطمه و ملائکه آنرا ببینند بسجده روند و چنانکه از سجده
 بردارند بحضرت فاطمه علیها السلام خطاب خواهد رسید که اینم زخم بزمیت که غرور
 بقصد من انداخت پس آن را بجز و سفت اینم زخم با وجود قدرت کامله به نکر دم
 و جبهه بسته نگاه داشتیم که امروز بنویسیم فاطمه نشانی نشود که هرگاه من
 از غفلت اینم قسم از کار کشیده بشم بر کسر فرزند از امت در
 از زبر رسیده باشد با کینست و نیز نقل نموده روز خدا بقیه بود و چشم منی
 شده بود ملائکه به بر پیش فرستاده اند که بر بسبار در طوفان نفی کرده بود بخش
 اینم شده و او نیز روایت کرده است حق تعالی اینم جمع بر جبهه مهر رسیده بصورت
 پسر امروز و مقبول نزدل میگویند تعالی الله عن ذلك و غایق قول
 الظالمون علوا کبیر بنده چون اینها را از مرشد خود شنیدیم
 بنا بر آنکه سابقا بر بعضی از قبایح افعال مفسر نموده بودیم تکذیبش نکردیم بکنیم
 بر حقیقت مذموب صبیح مطلع نبودم و در اینم مقدمات تقدیم نکردیم
 و بحث لا یوقت و دیگر انداختیم و بجنب خانه خفته شام و نیز بفرمود
 تجبر فر و بر دم ناکاه بعد از واداد الله شینا هیا اسبیلها
 طالع این نوا کتب به او است کتاب میگرد و بر طلبه تقیم نموده

از علم استثنای بجزیر کج و کتاب فقیر استخفاف نمود و چون شروع در آن کرد
 در حاشیه آن این عبارت دیدیم ظاهر بجهت مناسبت مقام بنفیر بود و اقال
 الام فخر الله بنهم المذنبات من لم يعمد الى التقصير في سبب انما فخر الله بنهم
 حبيل كان فرغنا من الاكل والشراب في انما كان فرغنا من الحجة
 فخرجت المشبه من الله كان عليه من سببهم ثم الكلام وقال صاحب الملاح
 والنظر في المعقولات محمد بن كرام على ان معبودنا على العرش استغفر
 استغفر روعلى انه بحدته فوق ذاتنا واطلق عليه اسم الله
 لا نسمي قالوا انه قائم بالذات بل هو آيات التشبيه على ظاهرها
 وقالوا ان الله يجوز عليه المعاني في ذات الخلق في الدنيا والآخرة
 نفوس الدنيا قال ذو الفقار عن الفرج والحق في المعقولات
 لك وقد صرح الشرح في كتابه الملك والحق عن بعض من سبب
 معبودهم صوته ذات اعضا وابعاض في الاشياء عن سبب
 محسوسات انما تفكر على الجواهر اسم بجاز وادرس المذنب والمفارقة
 والمفارقة في الدنيا والآخرة وبعلم من كلام صاحب الكلام
 والفكر في موضع آخر الخلق انما يكون معبودهم في بعض التشبيهات
 وقد ثبت في الموقوف القول بالحكمة اما مقابل انهم بيمان والكلية
 وغيرهم وقال صاحب الموقوف انهم اسم قالوا انهم
 مركب من لحم ودم انهم وحقنا رت ملا حظة كرم
 اسرم

از سرم بر بدین روز پیش غنیز در صدر و نقد غنیز خود را صرف
 سجت کرده و باقی در قوم انش کرده و بهشتی که کرده معشرت
 نموده رفته است و احوال سکنه هر دو بار و انبار روز کار و انظار اقالیم
 ریح سکون نمودم و از هر دو ریحیم در سبب ستم نابینا سخن بیشتر
 شد گفت در اکثر بلاد روم و شام و اندک مردم و هرشت مجامع را اند
 از روی دفع ایشان بفعال شمع لوانا مشحون و فیما بین شمع
 بر بیعت ایشان بمرتبه مستوی شد صاحب غفر و شعور حجاب
 از میان برداشته و در بعضی امصار جانب روم و شام و اطراف جنوب
 در بعضی که در حب مالک و حبیب بیست و رواج دارد و گوشت سگ
 بجزر باله بگوشت بر غدا اعتبار و بر مینت بام هر مسجد اخضر و حلف
 تعبیه کرده اند هر شش حصه و کاه و علف با غزن نام در آن میبرند و
 باقی آن بجزرات معطر میزنند چنانچه استفا را کردم گفتند هر شش حصه
 خنجر خنجر باری تر نول میکنند با خنجر از این بود و کاه و علف بخورد
 و در بعضی حالات معطر شده اند و در این عبارات انما مرشد کاه سبب
 است است تمام به هم داشتند و قوال این است بدیقال ان بود بحکم
 الجعنة نال علی القدر هر چه الا غفر الیها فرمیده بود قبول کردم روز دیگر

در هر سه چرخ و بیل و بش چهره نمائست و غبار خواب غفلت از چشم خلافت
 فروشت خدمت الان معدن فضل و کرم رفته از سه لذت مذمت مقدسات لذت
 و انصاف خفته غبار رسد و شمس ختم کفتم بعد از این مقدسات و بیل و بیکر
 بر ابطال مذهب این است جواب از چون در چهار رشت در اصول فروع
 احکام و ارکان شریعت ضیاع کردند و خلاف بود از حد اعتدال و
 و از جاده مستقیم شریعت غافل گردیدند و اکثر خلایق را از طریق
 هدایت بر سبیل ضلالت و غوایت کشیده حتی آنکه در حدیث و حدیث
 علم و حش و طیور بر خلاف یکدیگر فتوای داده اند از این همه تصرفات باطله
 این در دلها روح تمام یافت و انبیا را حتی باطل از میان برخاست
 اگر طبایان مذاهب مختلعه و طرایی مبتدعه این را از اخبار و احادیث
 موعود مستحق و مستنبط نمید. هر آینه عذر خلق گرفته تبه ضلالت
 میبویند الحمد لله و المنة از حضرت بار تعالی و بیه بصیرت ما را انکار کجایر
 بعد از الله لنوره من رب نور خفته کفتم علمی اسلام را بفلات منسوب
 کردن جرات عظیم است حال آنکه حضرت بار تعالی بخون و خشونت علی خیر
 داده و فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء کفتم سکنایا طلعات
 علماء اسلام بنا بر کلام ملک علام منقسم بر سه قسم اند قوله جل و علائم
 او ما ثنا الكتاب لذي اصطفينا من عبادنا فمهم ظالم لنفسه

و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیر است کفتم اصناف مذکور ۹
 چه چگونه میتوان از یکدیگر فرق کرد کفتم بوجوب حدیث صحیح نحن نحکم بالظاهر
 از انفعال افعال هر یک هر یک معلوم میتوان کفتم نزد عاقل و فاسق ما مقتصد
 چه تمیز است باید از این چهار رشت فقه و خارج از این چهار رشت کفتم به عقاید
 اهل سنت هر چه رشتی جایز الحظ اند کفتم بی پس کفتم احتمال این نیز دارد
 که ظالم نفسی است کفتم اگر چه در نفس همچنین است اما این اهل این جسته بودند
 و از این معنیست و بر نقد بر که بجهت دور اجتهاد و خطا کنند بکثواب و کفتم
 نه اجتهاد مفید فایده کفتم بی کفتم پس این موجب آن بعضی الظن انتم مذکور
 و بوجوب این ان الظن لا یغنی عن الحق شیاء از حق مستغنیست و ظن
 از حضرت بار تعالی مذهب جابر الفظ و در آن چندین جا یاد کرده مثل
 قوله تعالی الذین اتبناهم الکتاب یعرفون انبناهم و ان فریضنا منهم
 لیکنون الحق و هم یعلمون و یکتون الحق و انتم تعلمون و
 یعرفون لغته الله ثم ینکر و لها و اکثرهم الکافرین و انبناهم
 از آنها حکم نیست انکار آنها کفتم از کجا معلوم از در بحث ما سخن فیه در اجتهاد
 خطا کرده اند کفتم بمصدق و ما یتکم الرسل فخذوه و ما ینهکم
 عنده فانتهوا بر امت پیغمبر صلی الله و آله و اهل بیت از هر چه از حضرت انبنا

اگر کرده بگیرند از آنچه نه کرده ممنوع نشوند گفتیم بی مکره معتقد بر خلاف این معتقد
 کافر مطلق است گفت پس اسانترین و باطلی و عاتر بینم حج بر اثبات بر اثبات
 کفر هر چهار مذیب است که چون با نفاق مقر شده اگر چه هر چهار احوالی
 دارند و یکدیگر نیز و جمهور کافر است پس گوئیم هر جنس حیوان از وحش و وحید و هر یک
 و جبر و هر جنس طيور از چهره و در و نبات و شمع از دو حال بیرون
 نیست یا ماکول اللحم است و یا غیر ماکول اللحم و این نیز اختلاف و تنوع در بین
 باب و دفع است سننم کفر هر چهار است هر بعضی لوم و اشیا و نزدانی
 حلال است و بعضی ماکول اللحم است و بعضی از احرام میداند و بعضی چیز پاک
 پیش جنس حلال است نزد جنس بی مکره و است ث نفع و غیره بر خلاف
 آن قایلند و نیز در باب طهارت و نجاست اشیا بر عکس یکدیگر فتوی
 داده اند زیرا که اینها نیز اختلاف بودند اگر در نفس لایم بر خلاف آن قایلند
 هر چهار باشد ثابت میشود و آن که اگر چهار بر حقیقت و حال آنکه حکم
 حق متعدد نیست و عقل هم تجویز نمیکند که مثل و شخصی نقیض یکدیگر
 گویند و هر دو در قول خود صواب باشند فلکی فکیف هر چهار اگر
 گفتیم قبول این معنی نمودیم لا و بل صحیح بر کذب لایست این است
 گفت اما شخصی از منسایل خود را گاه بنا شد در جواب عاجز آید
 و از تنوع خود مکرر رجوع بیکبار لایست او و او را بد گفتیم نه گفت

پس حنیف

پس حنیف در اکثر مثل مثل و خول ضعیف و در جنت و رایت جنایا و غیره ذلک عجزان
 این سالک عاجز شده و توقف کرده است و بعضی لوم را بعد از تنوع و تحلیل تحسین
 نموده و از قول سابق خود سخن شده مثل لوم البغی و غیره را بر زمین نقد لازم می آید که اشاع
 هر چهار کافر باشد گفت بدید اول است اگر چه چهار جانب الله تعالی با طاعت
 حضرت پیغمبر علی الله علیه و آله و صفات حضرت حکیم آیه کریمه طبعوا الله و اطیعوا
 الرسول و اولی الامر منکم بر طاعت اینها مراد باشند و طاعت اینها را
 بکلیه قطع نظر نموده و انشای مذیب اربعه مختصه خود واجب دانسته باشند
 لاجرم کافر باشند گفتیم هر کدام مستندند بحدیث از احادیث و هر چهار
 حلیه باین رسیده گفت لایم است اگر چهار حدیث مختلف الفاظ و المعنی
 باین رسیده باشند از آنکه موافق باشند صحیح دانند و اگر هیچ کدام
 موافقت با قرآن نداشته باشد هر چهار معیودان حدیث صحیح صریح فاضل بود
 بکتاب الله فوافق بکتاب الله فخذ و ما خالف فاضل و فاضل بود
 باطل و غیره صحیح باشد پس آنچه ثابت باشد که دعوی فقهای اربعه باطل است
 و احادیث اینها را چه را بر کفتم عجز در بین هشت صد سال که مذیب ایشان
 برین وارد تمام ریح مسکون شمع و فتنه یکس بر مقدسات نبی است ائمه
 و شدت افعال اینها مجرب شده گفت اقوال فضلا جدا پس از حدیث

متول فنیده شده ابو محمد حنفی و رحمت فرایین میگوید شده ۱۵ احوال شرف
 ولایت بران دارد که او در علم فرایین فنیده بر بوده علی هذا القیاس یکدیگر
 مطعون میدانند و جبرایت در بیه تفهید مانده در نظر کوتاه کرده بر طبق کریمه
 افن فتن سوء عمله فراه حسنا سبب زشت اربابان زیبا میباشد
 انگاه گفت من نیز دارم که کوبا با عقلا ابرست لای و شکوه ابو حنیفه زیاده
 در مرتبه جلیل القدر حضرت خیر البشر است گفتن از کجا گفت از آنجا که صراط النعم
 الی حضرت یکپال یافانند و سبیل معراج ابو حنیفه نهصد سال است که
 استقرار دارد و فضاه طیفی این است یکپوشش رسد از بوسه ناز از لای
 و نرسد بر آور و کرد که نورانی از خیل منسوج کرد از راه ستم ظریف در نیغام
 گفت کوی شمع سعد را از ظهور از باب مذاهب اربعه خبر ندانسته و کرد نه
 در نیغام سفیر مور از اسحاق و سیمه ان حضرت بهلوان بودند گفتن این
 بختان بخت است چنانچه و سیمه و فتر صادق مرا بید که ارباب عبارت از عبارات
 المهر و منع نموده باشند و حال آنکه پیوسته شریح اینجی بسبب حضرت سید
 المریدین اتمام بیع میفرمودند آتشی او را المهر تر غیب تر نیست میگردند و نند
 بیع از نواح و منار میفرمودند در جواب این آیه و ثلاث سیفر بودند الذین
 ضل سبیلهم فی عبوة یحسبون انهم یحسنون صنعا و لکن الذین
 کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم يوم القيمة
 و نرا ذلک جزا لهم جهنم با کفر و استخفاف و آیاتی و سلی هترو

گفتن بیه

گفتن بیه و در حق کفایت بایان چه نسبت دارد گفت انعام دارد کفران ان
 بصدق آیه من یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون بایان
 گفتن که لای انوار احکام موم صلوات و ج و چهار و زکوة و غیر بر خلاف
 ما انزل الله حکم کرده باشند بایان کتب کون حضرت سید الطهائی در
 حالت حدیث غار فریضه و تجوید فرمودند گفتن حاشی که این اعتقاد باشد
 بلکه اندام بر این قول شیع طرم است گفت پس چرا ان نفی بر خلاف ابو حنیفه
 سلطان خون از بدن نافعی ضوئید اند که ان با عقلا ارام شما حدیث
 محض است و غار گذاردن در حالت حدیث بالاتفاق کفر است و چون شما
 با وجود انقدر تفاقی بحقیقت مذاهب ان فایده قابل ملاحظه حکم
 دارد و جمیع بین التقاضی باطل و محال است پس بین لای م و آید که نزد
 شما کفر و اسلام و حلال و حرام و حق و باطل و عالم و جاهل و خود و خدا
 و طهارت و جنب و اتم و بصر و غیر و غیر و ظلال و ضرور و غلبت
 و حضور و غیاب باشند چنانکه حکم سنائی با شره لطیف
 اینهمه خبر در توصیف ابو حنیفه آورده و راه دین بر خلاف
 است کرد کفر دین بر انام یک کرد و حال آنکه عدم مساوات

جمع آنچه مذکور شد به لایق قطع است و به قول شما لایستواریست و لا
 الطیب و هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و هل یستوی
 الاعمی والبصیر و لایستوی اصحاب الدنار و اصحاب الجنة لا
 یستوی الاحیاء والاصوات و غیر ذلک مع هذا ابو حنیفه غسل
 و نمودن غیرها را باینست بجز در اندوختن و نذر و نعلین و غیره
 بسم الله و جزو فائده میداند و در نماز بجز بسم الله و است و است
 مالک و نیزش فرماید که در نماز واجب میداند و ابو حنیفه و بعد از ختم
 فائده ای نیست و است و غیره ابو حنیفه از گفتن بسم الله با اتفاق و
 اجماع من عند الله با قرائن نزول یافته عدول نموده مکرده و است و گفتن
 آمین با اتفاق و اجماع من عند الله قرآن نزول یافته عدول نموده مکرده و است
 و گفتن آمین که اتفاق و اجماع خارج قرآن است بخوبی کرده بلکه سنت است
 پس از اینجاست معنی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون
 ظاهر شد و اینهاست لغز بیست رکوع و سجود و رفع بدین و قنوت و است و است
 بعد از سجده بیست و نه بار و ابو حنیفه بخوبی نموده و اول حدیث بر خلفان رای
 هر سه فقیه فرموده است که باینست نماز کردن جایز نیست هر چند
 آن عند و است باشد موم و بعد از شریعت جایز است گفتیم آن را بدیهه و است

در بیان امور

در پنج مورد اخبار مختلفه رسیده باشد کف حمید از اکابر محدثان اهل سنت است
 در جمیع بنی نفعی روایت کرده که آن النبی صلی الله علیه و آله
 فقت و ضاوة العدة قبل المکوع برش الفزرة معلوم شد که
 اینان مانع از حدیث نبوده اند بلکه بیعت تسبیحات نفس بخود
 نمودند چه از حیث بیعت و چه بیعت با خود و فیضیه از رکوع است
 مشوک و است و حیال عقل و نظریات هر چند است و است و است
 و اما لازم آید که حضرت جمع کرده باشد بین التفصیل و ان با طریقت
 و اخبار مختلفه از احادیث روایت کردن بعضی تصدیق کردن جمیع کور
 با طریقت که حضرت به از کمال سفاقت و جهالت و بیاد و خطیب
 یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لحنون لکبر و نه از تعذیر
 اخبار مختلفه در امور دین لازم آید و است و است و است و است
 و او امر و نوا و این و بحج و حرالیه نموده باشد بلکه استغفر الله قرآن
 بر هر کس استغفار از قبل نفس خف و غیر سفر میوه چنانکه این را کدام قرآن
 سواقی و معصود خوف بخلاف تنزیه و غیر میگردند و مسلم الثبوت است
 آن در قرآن بخوار و است و لو کان من عند غیر الله لو جدد و فيه
 اختلاف اکثریاض است بلکه خلاف در اراء و عقول این است و است
 لله المنة و است و است و است و است و است و است و است و است

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَدَّبَهُ مِنْ تَلَقَّاءِ نَفْسِي أَنْ أَسْجِعَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ
 ظاهره وبقاها نشاء حضرت کما یبصر قوت حافظه نداشته که کما حکم تجلید
 جبر سبک دند و دفتر و کبریت بخریم آن فتور سبک دند و بزم نقد سیر استغفاله
 کلام آنحضرت و توفیق نبی است ۴ بر عقلی افعال اعتقاد نمیشاند یا
 آنست در آن حضرت من جانب چشم بر الله سر و بچ طرف از اربعه مشهور
 مامور بوده بر خلاف امر الله علیه نموده باشد لغایت نه عن ذلک و
 عاقبوا لظالمون علوا کبیرا کفتم این مقدمات موقوف
 بنابر و تفکر و تحقیق جبر و کبر اناده فرماید گفت که یا صحبت حدیث
 صلوا کما را یمونی تا من مستبد کفتم گفت اشکال مر حضرت
 سبب الانام سالی اند بقیام ان غار تمام از این چهار امام کدام یکین اقدام
 نموده کفتم هر یک جتهد عمد خود بودند و هر کدام مسائل دینی اسلام
 از قرآن استنباط میکردند گفت سند اثبات لامت خود و اختیار
 طرف از اربعه مختلفه و احداث سبیل متفرقه از کدام آیه استنباط نموده اند
 و حال آنکه آیه ما کان للنومن ولا منوصه ان افعلی الله
 و رسوله امر ان یكون لهم الخیرة من امرهم بر خلاف
 این معنی دلالت صریح دارد کفتم اینجاست مسئله نیز بنفیس است جبر و کبر اناده
 فرماید گفت عسر و حرج تمنع الی غیر کرمیه من تمنع بالعمرة الحارج بر ذمه
 حاج ثابت و لازم لا امانی لسا چه درین حرم سبک شد و همچنین خسر الحکم
 صلوات

صلوات الله علیه که بفرموده آیه و اعلموا ان غنتم من شیئ فان لله حنسه
 و التسهول و لذای القرب بر ذمه آنحضرت واجب است در مذاکره بجهت
 س قضا و ممنوع است کفتم و وجه منع آنرا نبی ندیم تحقیق و بفتح خواهی نمود
 انکابیش غیر از سبب صفت او کرده شد در فتم و استغفار مقدمت که البته
 نمودم جبر چند، صواب شنیدم ان شرح آن مورث طول امثال اکثرت ملال
 کفتم انام اعدام احکام اسلام اینجمله چهار امام بکافه انام بموجب الهام
 ملک عظام بود و بعضی نوری و قبایس نفیست گفت اهل اجماع و لازم نیست ان از مسلم
 حقیق مسلم شوند بلکه در امر و نبی قرآن و احادیث یافت شود و جمع بقیس کنند و برای
 خود عنوانند کفتم اگر کسی جواب نبی معز اول من قاس ابلیس بخوند خوب
 او چیست جواب داد که جبر است العلمی و در ثلث الانسب و به بزم منقطع کرد کفتم لفظا
 علی در حدیث مذکور در جمیع جمع و در دست بر آنحضرت در این چهار از کجا ثابت است
 چون در امر امام شریع اجماع در زمان خود موجود در او ان در اقوال ایشان
 مفقود باشد تا جرم امر امانت در است از خلفی را رسیدن بابل لا متقال شد
 کفتم اگر کسی اعتراض کند که چرا بر ایشان در بعضی از سبب از اقوال او عدول
 نموده و عدل بقول دیگران میکنند گفت چنین فطرت ایشان بسیار علی بود
 فی سبب انرا معتبر دانستند کفتم اگر معارضی گوید که بعد از ان نبی و اوصیا
 ایچکسج بلند در و نیز در و فطنت بایس نمیرسید مع اینچون در مقام

نهی بقیس عمر خود را بطرف لغت و مطوق کرد پس قیاس و اعتبار
گفت ای شرافت قیاس بقیس نباید کرد بنام قیاس بقیس در معنی بود و قیاس
در امر نیست و در ان نصرا و قرآن و حدیث ثابت نشود و نزول اهل سنت علی
اعمار را بنا بر اضطرار در جمیع احوال جایز است که در جنبه مساوی بوجوب حدیث
العلماء و محدثان بنسب احوال و معنی از زمان حضرت رسالت بنده صلی الله
علیه و آله حدیث وضع فرماید کفتم اگر ختم بوجوب حدیث نبوی من کذب
علی معتددا اضره تنقیه واضح حدیث نباید جواب چیست گفت بحجت حدیث
علماء اقصی کا نسب یا معنی اسلام پیش از اسلام داد کفتم اگر گوید که بوجوب
آیه و کلام طیب و کلامی اهل کتاب پس هیچ بجهت است در قرآن موجود است
پس چنانچه باید که جمیع مسائل در قرآن و با از حدیث و اصول شود بقرآن افرایند و امر
از این معنی عاجز باشد در و امر چنانکه کاذب است و اما اتفاق کاذب امامت را بایست
نشاید و بگویم که بجز وضع حدیث و در میان اهل سنت معروض نیست و امر
احادیث صحیح این باشد گفت عزیز من اینقدر که در سنن که ترا احال میکنم اگر کسی
در عهد ابوحنیفه میگوید از عهد جرب بر غایت بلکه از بابست و امامت هم بزرگتر
اکنون القاسم گفته در از غلبه شش این در گذر بدو و دیگر از این مقوله هر چه پیش من میگوید
که مرا نیز از این گفتگو محذور است پس میرسد نمیدانم کدام شیطان ترا سرگردان
و در این و سراسر انداخته و قسرا او را باین جوب مستقر شد از این و این اهل انبار
مطلق شد و دانستم مثل الذی اتخذ امان و دود الله او دیا کتلا
العنکبوت اتخذت بینا درش از مذهب را بجهت نازل شد است لاجرم از جهل

مذهب

مذهب شتر خودم و بر دامن ان مذهب نفرین خودم روز دیگر ابیاض صبح صادق
بروز شنبه بابت و چشم هر چو ان بسجوان از چشمه افق طلوع نموده راقدان
خور غفلت بیدار شد گفت روایت پیش از حضرت را که ان شنبه انعام
خودم که در این جریه از جام هدایت فرجام خورشید بنده و چشمه حیات ابدی رحمان
انعامات نامتناهی نام از دام شقاوت انعام مذهب را بجهت کسته افتاد فرماید
که مذهب شمایست و مذهب یکست انما در سبیل است بعد از شکر چند و فریاد
سقیفه نرسد عده ۵ بتفصیل از فرموده بدلائل و برای مبرهن حقیقت و حقیقت
مذهب اثنا عشریه ایه و انما مذهب انما و لیکم الله و رسوله و الذی
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم ساکون و قتل
لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القربی و دیگر بابت و انما مذهب ان
که رنگ مخالفت از این است و لم یزدد و در فرموده انما مذهب که بجهت قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحبکم الله یغفر لکم ذنوبکم طریق و محبت حضرت رسول
الطقیین و انما مذهب و غدا دعوت دشمنان که خلفای ثلثه و اتباع انان
متصور نیست کفتم طریق تشیع و محبت از اظهار صلوات الله علیهم یوفون کردم
اما غدا خلفا چه گفت زیرا که بدلائل و برای مبرهن معینی شده که انان در اکثر امور
مخالفت حضرت رسول کردند و مخالفت حق انما اظهار الخفرت غصب کردند
و دشمنانشان را با بود و هر کسی با دوست دشمنی دوست و دشمنی است
و دوست و اقم هم دوست پس لاجرم صدق و عورت محبت که مخصوص مبنی صلوات الله

عبدیسم اجماعی لازم دارد و شش بنی لغات ایشان را در هر که بغیر از طریق دعوی و سنی
 غایب کاذب و مخالف خواهد بود چون احادیث ان عزیز بحسب عقل و نقل مدلل و بزرگ
 بود آئینه دلم از نکت دوا و اهرامش و الوده از انوار فوضت بهمدی الله لنوره
 من ایشاء منوره و حال کرده و داد انچه رساله و غلا اهراف و بر دالم سبلا و فتره
 در بقدر اهرام ایشان در آمده از روی صدف و ارادت درست است اعتقاد بر عروه
 الوتر اهرام است علبهم السلام زده و سکر کله از یک آوری و کبفنی الحمد
 لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 انعام نمود چون ان غری وقت الی تنفیذ یقینی کرد از نهایت سرور و سجده
 سکر الی هر یکی اوردم بعد از انعام سجده فرمود عزیز من ای دین آبا بیکه و دالت
 بر حقیقت اینم مذهب حق و بطلان خلاف اینم کذب و حضرت چندانکه ذکرش
 در تمام تاریخ و سه دور و سنوت و هر ممکن نیست کفتم ضد حدیث و بکیر
 بفرموده کفتم از انچه حدیث متفق علیه بیکویم حدیث اول قال رسول الله
 علیه السلام ان ناسککم فیکم الثقلی ما ان تمسکتم بهما لی تمضوا
 بعدی کتاب و عنری و انهما لی یفترقا حتی یترا علی الخوض
 مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من مکتب فیها بنی
 و من تخلف عنها غرق ستقرن امتی من بعد علی ثلثه
 و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحده و نتج نیست که فرقه
 ناهم بنا بر مفهوم حدیث سابق کرده که را کب سفینه بنی بنی

بنی بنی

ناجی مذهب اهرام است السلام باشند بعد از انعام اینم انعام نمودم و حقیقت حسن
 چیست گفت ان مالیت که هیچ یک از غم نیست که اگر کفار و اهل حب بغیر و جبر سخی
 شود و حکم اید که بیدار اعلما و انما عنتم من شیئ فان الله حسنه و للرسول
 و للذی یقر فی و البیتا ما و المساکین و ابی السبیل حصه خدا و رسول و الله علیه و اله
 و ضربت لیا رسول بنی باشند و من سیر بنیان و اینم السبیل ان است السبیل
 ایان و در متیم فقر تر کرد است و در این السبیل سطر غریب است و احتیاج کفتم
 مراد از روی کدام طایفه کفتم به دلیل بر قل لا استلکم اجرا الا اللوده فی القری
 عبارت از اقرب و حضرت رسول است کفتم از کجا دانسته شود ان انعام و مساکین
 و در السبیل مراد بر است است تخصیص باین از انجا آیه ظاهر میشود بلکه آیه مذکور و
 و دالت بر عموم مسلمان دارد و کفتم چون فقرات لئلا لا عطف بر فقر و س بقیه
 اند که ذی القرب است واضح شده لا جرم و رحمت سابق و اخلاص و بر تقدیر کنیم
 تعمیم لفظ آیه مسطور و مفید آنست که این حکم در رسم و مشرک و غیب بها جاب
 باشد و اختصاص طایفه را طایفه نباشد و این مستندم خرق اجماع اهرام سلام است
 مسکین و انعام سطر کبی خارج این حکم و مسکین بنا بر شرف اسلام بنا عفو و صند
 بیل اگر شرف قایل اسلام که در به خطبه الانعام و از سیر خلق عمنانند و اینم عطیه
 عظیم اختصاص داشته باشند منافات ندارد بلکه اگر در این حق حق چهره انساب
 خواهد بود و کفتم حضرت رسالت بنا در نه و انچه غنایم و بچه دستور نیست میفرمودند
 گفت ان حضرت بعد از بغیر مع کله کارزار و استخفاف و غنایم کفار از هر جزو مستخر
 از اسم بی بران اطلاق باید بیج و یک جدا کرده متمم و بنفس نفیس خود بر غایبان

آنکه گفتیم می نمودند و خسر و نیز با برادرش خسته نموده سه سهم بود خوف
 برداشته و منصرف می شدند و سه سهم دیگر را به برتیان و مساکین
 و انبیا و اهل بیت می بخشیدند و اتفاقاً و از آن خسر از آنجا که برادرش است
 در نفس کشید از این عکس نقل کرده در زمان صیوة رسول خسر به شش
 قسم بوده از هر خسر رسول پنج سهم و از هر ابرار یک سهم و برای
 بنیاد و انبیا و اهل بیت یک سهم و بعد از وفات آنحضرت ابوبکر آنرا سه
 قسمت کرده و با قرظ و غنیمت بعد از او چندی نگذاشته و به شش سهم از آن
 و مسکین و انبیا و اهل بیت شش سهم باز داشته خسر و شش سهم و کمال خسر ضبط
 می کردند و اینهم معنی موجب برکتی در بخشش و ماده نزاع و کدورت اهل
 بیت علیهم السلام شد و وضع منع خسر از آن رسول ظاهر نیست و نیز
 صحیح بخاری از خیر بنی مطعم روایت کرده که گفت من و عثمان ز رفیق
 بسوی رسول خدا و کفیم با رسول الله بنی عبد المطلب خسر آوردیم و شش ماکردیم
 و حال آنکه ما و بنی عبد المطلب بنزله واحدیم آنحضرت فرمودند که اینها بنو
 المطلب و بنو هاشم شش واحد یعنی بنو عبد المطلب و بنو هاشم یک
 منزله اند شما و با این نسبت نیست و این حدیث و این است نصیحت
 اینان چه کلامی مفید حضرت پس بنی این حدیث بنی المطلب و بنی هاشم
 بشرف و کرامت از سایر صحابه ممتاز باشند و بنوید اینست آنچه در کتاب
 انبیا و اهل بیت از انس بن مالک مرویست **قال رسول الله صلی الله علیه و آله**

غنی اهل

غنی اهل بیت لا یفاسد بنا احد بعدنا خداوند انبیا و اهل بیت بنیاد کرد و با یکدیگر
 و بنی هاشم و بنی عبد المطلب و بنی هاشم و بنی عبد المطلب و بنی هاشم و بنی عبد المطلب
 با سایر بنی که می سپردند خدا و رسول صدقات و کفارات و جرات و مال مردم
 برای آن که هر یک نمی فرمودند **ان الصدقة لا تحل لاهل بیتی چه**
خدا شایسته اینست از جمیع اهل بیت که گردانیده است بسوی بنی هاشم و اتفاقاً و انبیا
 اسلام صدقات می فرمودند بر بنی هاشم حرام و خسر و در بنی هاشم
 حلال گردانیده است از سایر بنی که در حالت آنحضرت از او یاد کردند و اخصا
 عظام آنحضرت قطع کردند بحسب شریعت از فوت و مرگ و در بود و چون بنی هاشم
 ز خسر و صاحب صحیح بخاری و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 مقصود ساخت و نامردوز و در اکثر مذاهب بهمان طریق معلومست و اینهم
 معنی بنابر مخالفت آیه و ما انکم المرسلون اخذوه بموجب حدیث صحیح متفق
 علیهم پس سن سنته فعلیه و در او من علی بن ایاوم القیمة ظاهر الامر عبیه
 آنکه خلیفه در وقت بیاض از وی آنحضرت خصوصاً عایشه و حفصه و زینب و غریب تر
 آنکه بر هر وجهی بوسیله خوف بنی از بیت المال مستحقین آن منصوص فی الدوام است
 صحیح می بینند و خدا از آنجا که بنو هاشم و بنو عبد المطلب و بنو عبد المطلب و بنو عبد المطلب
 لا استلکم علیه اجراً و ترا جرات خلافت نامیده است آنکه وجه حصول
 بیت از شیخ عمر بیدار بنو و خسر و کفایت و جرات و اقام غنایم میراث کسی

در هر حق الهی است طایفه

که وارث ندانسته بهمدان خشن بنی است یست است احد و سحقی
ز کوه حکیم آیه کریمه انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین
علیها والکوفه قلوبهم وقلیلاب والفا همی فی سبیل الله
وای السبیل ای طایفه اند و غیر ایشان حرام و غنائم بعد از اخراج خشن
حق بهر سبیل الله و برکت کس لا وارث ندارد و حق فقر او بکین
و بخشنه و حق بزرگواران افست و معلوم است از صلی الله علیه و آله
نبوده پس هر گاه او با عدم استحقاق تصرف در اموال و حقوق طوایف
انام بر نفس خود و اقوام خوف کوه کرده و فرستادن و خوراک حضرت
ارسل صلی الله علیه و آله و سلم بر سر ایشان سودت این خاندان و محبت
این دورمان عظیم ایشان بر ذمه اهل ایمان بصدق آیه قل لا استلکم
علیه ثابت و لازم است بخت و بران از اموال خشن حضرت که احوال
بر ایشان حلال گردانیده و حضرت رسول پیوسته و آن خود است خشن
نمیدانم از خلیفه جبر احرام گردانیده و با وجود علم بر آنکه تا کید اهل در پند
خشن اهل استحقاق و مرتبه است در زیر آیه غنیمت میفرماید و خشن و بمسکین
رسند ان کنتم احبتم بالله و ما انی لنا علی عبدنا يوم الفراق
الاخره لایه عقلت که چون نعمه عافیت و از سه شوی غلبه کوش و از بین
جوارش جالیو قدر نفس کردم و از تاثیر حرارت ان نوش دارد و دیگر دلم
بجوش آمد و جالی و جوارش و در خردش و در دل ان دامن صحو و نمود و چنان غنیمت

بنایان

بنایان نفوذ وجودم بر کشود و از این مورد و اعتقاد و مورد و معبودم انداخت
شکر حوی طایفه طایفه بر سر کوه و مقدمه کیش نمود افواج شک لایان مفت
حصار چشم بیدار بهر طایفه امواج بهار از بهی و بر مانند ابر طوفان باربر
قلب آتش نغمه بخت و دو مار از روز کار غدا بهر در و و شخص عادل الفانی نام
بمهر کثورت و حاکم سخته اشفته و باغ از ان محبت و عجب بر خواسته از غنیمت
عمر کر نایب که بطلالت گذشته بود چون ماه یکا ستم نا و آب بر من غلغله ام
سلح گشته روز دیگر کنایه از کشتن اهرست بدست آورده و تحقی مقدمه خشن و دم
ظا میسرند که فضا از بهر و اتفاق است در آنکه در زمان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله خشن غنایم بشتن قسم مقدم میشد چنانکه سمت تحریر یافت و بعد
از رحمت ان حضرت در تقسیم ان اختلان دارند اما ابو حنیفه بنعلی
اول تثبیت حبسه قابل سهم شده و سخیی انرا غیر اولی میباشند چنانکه
از عبارت کثان معنوم و اعتقادش آنکه پیغمبر در قید حیوة بود و در خمس
حق داشت و بعد از وفات خانم بنسب حق او و حق ذوالقرضا نداشت و میگوید
که فقر بنی است و نیز در فقر و فاقه مضطر شد باشند از خشن هر
و با از صدقات و زکوة نصیب میشوند بیکه نخواهد بود اما بر زکوة و انانی ایشان
بالسویه قسمت کنند و عجب آنکه در محضر در بنقام در حاشیه الا کتاب عذر
ابو حنیفه بنعلی و سخته است و چند چش خلیفه از نسخ معتبره مستفاد میشود

که چون خبری از او را در سوال الله و بنی اسلم خلیفه قطع کرده و چه عیشت
 این صحت بیت منحصر در آن باشد هر چند پیش خلیفه الحاکم کردند
 و در خودند مغربدین شاکر کجاست پیش آمدند و تلاش بسیار کردند
 از پیشرفت و کسی بحال آنجا نپرداخت اگر چه بحسب هراسی فهم
 سکوت بر طبق آیه و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر
 ما اکتسبوا فقد اخطوا و انما صیبا جمیع مؤمنان با هر
 بیت فبیح صیبا با بموجب ظن المؤمنین خبی ما را خبر رسد اول
 مطعون دانیم باشد که او صحت دین و درین دیده باشد هر چند
 این معجز بر ما کثرت نیست اما فرما اسندت بنده را با هم
 السور این عبارت بغیر بسفاهت و شقاوت این قوم شد
 بخاطر این بشیدم که اگر این قوم را نور میزد از افعال حضرت رسول که عدل
 محض است عدل بنوده بفعل که مخالف آنحضرت و کفر عیشت نقدین
 نمیکردند و با ولادای عیال آنحضرت راه نبر میزدند و بجای قنات با این
 محنت نبردند و بجای اکل الف کلم کلعت در آن نمانیدند
 و حال آنکه آیه مبارکه و ما کان المؤمن ولا مؤمنة ادرا فی

در سوره اسرا ان یکون لهم الخیر من امرهم بر سر لغزش بعد عدل است
 و نیز از آن کتاب مستفاد میشود از نزد آنحضرت و الله در این بر سر نکست
 و در هم حضرت رسول الله بحال خود بخت و بخت آنحضرت بر طرف نمیشود اما حضرت
 معصوم سنی و شکر علی و جهته چهار و بناس جد و کار و ناس او حفر با و غیر با
 و این هر دو فقیه نفی هم خصل غنایم و در معدن هیچ سهم فرار دادند و یکسهم حق
 رسول الله یکسهم خاص حق بنی اسلم و بنی عبد المطلب و ذوالقربای عبارت
 از انما است و بنی نزل بنی عبد المطلب بر چند این یک سنده بودند بنابر حدیث
 مشهور استفق علیه قوله مع الله علیه اله ان بنی عبد المطلب ما ناز
 فوالا فی الجاهلیة و لا فی الاسلام و بنی هاشم و بنی
 عبد المطلب شی واحد یعنی بنی که فرزندان مطب از ما فرات
 نکراند در ایام جاهلیه و در ایام اسلام و اولاد هاشم و عبد المطلب در حقیقت
 یک وجودند و بعد از تفرق بر این حدیث آنحضرت انکشان هر دو در خود بود و یکدیگر
 آورده و شکی ساخته فرمودند بنی اسلم و بنی عبد المطلب مثل این است که متصل
 و قطعه اند اما آنحضرت و محمد حنیل در تقسیم تفاوت میان مومنه و معصومه انداخته
 فقیر و غنی بود در استحقاق و یک انگار شده اند و در بنی صفوان این را در
 للذکر مثل خط الانشبیان و غلو سیدارند و یکو بنده اولاد نهات
 سادات از خنفسی نثارند و سهام ثلثیه باقیه باقیام و فقر اوس کی و ابناء
 سببی واجب دانسته اند و مالک درین مکر گفته است تحقیق خنفسی انشبیان
 خنفسی بجای خنفسی بنی فخره خلیفه وقت مبر که خواست این فقیه فقیر الحسان
 و کبریا سبب این مقدسات عالم بنودم از سبب این موقوفات حاکم و سبب

بجمله
 قدت بنفشه و جان
 بنابر الله از این خبر

و این خوار و در محراب نشسته و آن سه سرباز بر سر او بر کمر خنجر کشیده و بپوشیده شده و راه
 سبیل الله الذي جاء به رسول الله را نصب العین نموده و در جنبی ان سبیل نموده
 بقدر استطاعت در ان شهر سرور و قهرمان در کمال و کمال داشتیم موافق حوصله
 خود چند روز در تفنیش و بزم حضرت سید المرسلین سرگشته وانی کشیدیم و علمای صف
 از خواب بیدار و از غذا محروم میگردیدیم چیزی را از فرقه شنبه بر شنبه بود بار سنگین را بر زمین
 ان حضرت رفته با جرات که در بن بعثت و افزون جرات به تقبل بیان کرده سبب
 شد فرمود که این همه آزار و دولت و محبت ما کشیدیم اما چه بزم هر چه حضرت در احرام حنی
 و هر یکی در شتر متعین رجاء در کمال و طاقت و مغرب بنیل مطلوب جایگزین کردی
 گفتیم در مذاهب اهل بیت عیسی السلام مستند خستیم ان بجهت کیفیت تنقیه
 یافته در مذاهب سبک با اهل بیت منسوب و با بزم برکت خستیم خفا برای
 بنی اهل بیت یعنی زکوة و صدقات و بر طبق حدیث ان الله لما حرم علينا الصدقة
 انزل الخسفا الصدقة علينا حرام و الخس لنا حلال و صدقة بفقان و اضعاف
 اهل اسلام بر این حرام است از زکوة که رانده حضرت عزت حضرت رسالت و عتره و از
 از جمیع آکامش امانی و از جوی ابرار الناس باکی کردانیده و اخراج مسلمانی و مفتی چیز
 واجبست غنیمت در حرب از منقولات و غیر منقولات که عین بنی اذنان
 امام الهام گرفته باشند ان انا صریح لایم است و مالی که از باغبان اسلام و ذلای
 مشرکین ان بان خفته باز خرنده و مالیکه بان صلح نمایند و اهل غنیمت است ۲
 معادن و ان چیز نیست ان از زمین بیرون آورند از جواهر مثل باقوت
 و غیره و اذ عقیق و زبرجد و مانند ان و طلا و نقره و سرب و زینق و نقره
 و کبریت و قیر و کج و نمک و نوره و سمر و کل مسخ از من کو سبید و مانند
 ان بشرط آنکه از قیمت بچند وضع اخراجات است و بنا بر زیاد و برسد ۳

انکه کج باشد و ان مالیت کردن بیجا نهان کرده باشند و در دار الحرب یا بعد
 بعد از اخراج خستیم انکه میشود بشرط آنکه سکه اسلام نداشته باشد ۴ هر چه
 از در باغبان بیرون آورند از جواهر و در و در و غیره بشرط آنکه قیمت یک
 دینار شتر عزان طلا برسد و عین اگر بغیر بیرون آید حکم جواهر دارد و اگر از رکنی
 در باغ دارند حکم معدن دارد ۵ و اگر از رکنی تجارت و منساعات بعد از وضع
 معاش یک سال که مالک ان میشود ۶ و بنابر اصل از مسلمان خرید و باطل و واجبست
 که از اصل زمین و حاصلش بیرون کنند و چیزی از خستیم و هر سال باید دارد
 ۷ مال حاصل است که بجزم منوع شد و بشد و قد رشت غیر معلوم است و منعذرا الامتياز
 باشد ان نیز اخراج خستیم واجبست و در هیچ کدام حول و غلب و حریت
 و بیع و ارسال بشرط نیست که در در باغ ارجح نیست تا خبر ان تا باغ سال لا نقد م
 افضلست و بیع اما به نفق خستیم و بنی خستیم ان اموال خستیم حقیقه باید
 نمود از انچه سهم اله و سهم الرسول و ذلای و در زمان حلیه حضرت کرل
 از خاصه حضرت و بعد از رحلت انسر و حق امام که تا بتمام و خلیفه ان حضرت است
 بحق در عصر چون سخن با بنی رسیده از ثواب هموم صدقات رسیده از ردی حق
 و عقیده در دست تقدیر قولش نموده دست و شوق بر دامن محبان ان رسول ۲
 زده از مبعوثان ابان بالمره نمودم انکه الله رب العالمین ابتدا مناظره
 چند که انزال العباد عبد الوهاب لا بعد از بقای طریق ارشاد در بعضی بلاد هستند

با ابر عیسی هر یک اتفاق از جمله منظره آنکه تبارخ در دلسطنت همچنان امار
 در او دلسطنت با او تکیه کرد و او را کاه کرد و او را کاه کرد و او را کاه کرد
 کبریا پشت و دلسطنت کرد و او را تکیه کرد و او را تکیه کرد و او را تکیه کرد
 و غور در دلسطنت با او تکیه کرد و او را تکیه کرد و او را تکیه کرد
 در دلسطنت با او تکیه کرد و او را تکیه کرد و او را تکیه کرد
 فراموشی از دلسطنت با او تکیه کرد و او را تکیه کرد و او را تکیه کرد
 او غور با او تکیه کرد و او را تکیه کرد و او را تکیه کرد
 او دلسطنت با او تکیه کرد و او را تکیه کرد و او را تکیه کرد
 لا یقصد فی سیرة ابدان الله ولا عند الناس حکمة فی السیرة الطهره و عند من خری
 الجندی من عند اکثر المتحدین انقل قطعاً و ما یس السطان و تبارخ و لا انقل
 او تبارخ فی قتله صلا فان فات فی قتله و انقله المصلح الذی یویة کقتل
 القضاة و الولاة و التماک که اشتمم مثلاً فی امته و هم خلفاء المرسلین
 خصوصاً فی السجین و ان اهل دلسطنت با او تکیه کرد و او را تکیه کرد
 قتله فقد رضوا عنه با حد رعن من اشتم مثلاً و هو کفر لهم با انکفر
 و الله ص با انکفر یقول من الکافرین هذا نفر من الحیظ للعلامة علم المدر
 ابل المصور ما ندر در شمس اهل الاجتهاد حسب المشر و کا غدا استغفر
 از جهته تخوین و تندید پیش از خلق الله آور و دند و ثابید از یوه و ایه
 مرند شوم بنده از مطالعه کفتم اگر این روایت صحیح است و اعتبار در او پس
 و ارتداد و عمر بن الخطاب ثابت شد که او کلام طوطی سرستان و ما یطلق
 عن الهوی و فی حال سجی و نایک که مذهب بالانسیب کرده چند نفر در صحیحی مذکور است
 و این در ختم

و این در ختم نذر امانت که نشسته سنجید و احقر شده و اگر انساب بنی برود به بر قول
 حضرت امیر المومنین علیه السلام جملات السنان لها لا لتیام و لا
 لیام ما جرح السنان و اهل معرفت او و یومین و بر سنانی و دشمن حضرت
 رسول الله علیه السلام اندر کاه این شبیه بود لایل عقاب کوه که من
 واجب القتل شوم و الا من یوجب عین او را واجب القتل و ان طریقه اهل بود واجب
 الا حراق مبدل کفست حاشا و کلاه عتبه بنی یابوی نسبت بحضرت
 پیغمبر اجرات کرده باشد و این از جمله مفسدات و دفعه است کفتم اگر من
 ثابت کنم این افترا نیست بلکه با عتبات عمار اهل سنت و در کتب اهل
 اهل کفر معتبرن سبک در کفست اگر راست میگویند و ایت یوه عبارت
 در صحیحی مطهر است بنویس استغنا کنیم ما علاج در دفعه نهم و این
 ارباب فتنه و کمال تحقیر غایب از چشم در ادب صحیح بکار و اگر کتب اهل
 سنت عبارت مختلفه مذکور است حضرت رسول الثقی صلی الله علیه و آله
 در مرض موت فرمودند تو نه دلت و قرطی کتب لکم کتابی تصلو بعر
 ابی عمر بن الخطاب بنی را خشن شده و گفت ان الرجل غلب علیه الیوم بهر عند
 کتاب الحسین اگر معارضه اعتراض کند ثابت شده و اگر کلام
 و در نظام حضرت رسالت نبی الله علیه و آله مدعونه من جرحه بان نماید
 با القدره کافر خواهد پس چه میگوید در باره عتبه و کلام اخفرت
 کرد و معارضه یو یچ جواب رنج توان نمود و ان دفعه لا حواله ابورای خودم
 و او از غایت عصیت یکی از مدرسی مد رس و این در دفعه اول بار و
 عمار عاقدار بود و ظاهراً نمود و سپهر با عواصم بعضی از دفعه از طریق

اگر است و بیعت مخوف شده و شبیه چند با و غیبی کرده اند و من از عهده
جواب آن بر غریبیم استند چنانست تا بنفاد و مرصعات الله در در عجب طلب سبید
شبیه با طایفه ای را بجا بیاورد در دفع نموده ز جبر و نوسنج و ملاست میخ و زباید
اگر کسی سحرش از کشتن باطل بر کشته بذهب است و خود رجوع نماید و از نو
مسلمان شود و زکرم از صد مهره شمع جلا نمانده سکه خدمت غایب آن
فضایر شاه حیات و سکه از خمار و خام طهر سجد شده حضرت ابرار
از شنیدن این امر ده بش طواریت نام طرح ضایع انداخته و طلبه را مدرسه
با جود و کبر از طالب علمان طلبیده و مدار از این غافل کرده بعد از اجتماع
الطایفه کس با حضار من فرستادند چون بنده خالی از این چنین بودیم حکیم آیه
و صاحبهم فی الدنیا معروفا جنت است و خمار در نفق جبر از شب طلی
الانسان و جیس و دیم اگر بترسد و ترسید به بیضاغت بودند بنا بر
مصلحت در ملک آن را منظم شدم بجزو شستی این داعیان مدتی روی
بنامه خود کرده شروع در اظهار سرفتن نمود زبان به صلف بگذاشت
در آن کرده افغانی در غنای روز شبیه آورده بود بخور طعم کرد که
راضی شد و غنای شخصی در غنای موضع غنای مشکل آورده به کشف کردم
و غنای بود در غنای حدیث بطلان دلیل ملزم کردم و غنای را بطلان مقدمه
بطلان حجة الزام دادم و غنای بود در غنای مسدود بطلان بران ساکت
کردم و هر بار نشی سر نصیبی و نصیبی بنده و چون دیگر کسی را که
رویش را نشیکر ادعا نمود که اگر کسی بود در این مجلس شبیه در خاطر باشد
با تکلف

با تکلف بگویند بنور از دانش را بیک کنم / مطمئن القلب کرد در غریب اصلا و از این گفتگو
ان بود در این بدور باب نه ایست از فقیر صفت نشود چون بنده دیدم / ظاهر این مجلس
بر اسطه جلال و متاظره و بحث و مکاره منعقد شده است از خوف اشتعال آتش آفتاب
زمانه فطنه بموجب این کرمه آن اگر مکرم عند الله التقیکم برش شیخ زبائر افغان
انگاشته تا کام زبان بنسیم کام و زمام اختیار بدست قاضی اصطبار سپردم و نویسنده
و نفس ختم آنرا در بیام صبر و آرام رام کردم غیر حسن تقیه بنزدیدم تا علاج
حاضر کز بدم و در حصار سکوت خردیم اما رفیق را ششم تقیست مشرب بی ناب
شده استکثانی این مطلب نمود / حضرت موسی علیه السلام که با ملک غلام با حضرت جعفر
بنفس نفیس خود میبشتر خرق سفینه کبی شد و خورشید غلام و اقامت جبار بزم نه
بود گفت آری باز ستول کرد / هرگاه انقالب نموده مذکوره از خورشید صدر بافت
بسی جبار در دفتر این اجمالی بنور موسی علیه السلام ببارت غلظه مذکور است
چرا خرق کشته بود خود استلا داد و بیست رکن احد و گفت فادت ان
اینها و قتل غلام و بصبیح جمع ذکر کرده گفت فامردان و سختی
دیار و حضرت جل و عا استلا داده گفت و اما در سنگ جواب این شبیه است
چون سزا و لش در بود در مانده و حیران شد و آثار عجز و انفعال در همه اش
ظاهر شده و سحر سحر برب تفکر فرو برد بعد از نامر سبب را بر آورده و گفت
تغنی عبارت است چون جوابی ناموجه بود سائل از روی سخر گفت که
نبود و کیر دندان کج رویت چه کویا که زدی در فراخ میبدای و او از لوه
رفیق گفت چرا برین خف و خوف محفل نیکنی گفتن مرا چه قدرت و بار که با وجود
قلت استقامت و عدم رجعت و عقبی فضا سخن گویم اما این قدر میدانم

که هر که سر کرد هنوز من است لکن چون تکلیف فرمود به حکم المومنین
بعد از لازم شدن بقدر مقدور آنچه از اطراف صرر رسد بعضی را بنام
خدمت من اگر نکرده که با حضرت علیه السلام از انکام تقریر و تکلیف صدق
کلام بود بطوریکه ایشان تقاضای دفع عباد از جواب جیت گفت و اب
بغایت این در وجود علم و مهارت بر لغات عرب کلامی که یک بار در
عجیب گفته باشند باز بعینه اعاده نمایند بلکه عبارتی که خارج از تقاضا باشد
منزله عیب تمام است گفتیم اگر منظور حضرت حفصه از خلافت دانی
و عبادت اوست بود پس بایست که در حال تنبیه حضرت موسی و کله
آنکه این تستطیع معی صبرگ را سه بار تکرار نماید بلکه با وفا غلظ
سخته المعانی و فرایند و قطع نظر از این اعتراض شما با لا سزا از این سرایت
میکنند چنانچه هیچ کلام فصیحتر از قرآن نمیتواند بود پس شما در تکرار
آیات سوره و المراتب و بل بومسدا للمکذبین و سوره الرحمن
و فبائی آلاء و بجا نکرده ان است چه میگویند همانا با عقاید شما کلام
حضرت با در جملات نه غلبه فصیح باشد در جواب سهرورد مطهری شده
در نکت با حق گفتیم ابابو اتر و صحت این حدیث فائز مستند یانه حضرت
راصل ۲ فرمود من فسر القرآن بلایه فقد کفر جواب صحیح است
و در تراز آن که بود هرگز نیست گفتیم پس حال رسول مدعو جواب حفصه
بتقریر ۵ مذکور شد بنویسد و بر اثبات تفسیر حرف استرکاد اندر
تفسیر ۵ دانید یا رب اگر در واقع تفسیر شما موافق تفسیر خواهد
بود در حق حرف و تزیین خواهی کرد ۵ چرا که باره سببی و بسم و سینه و الا

بمقتضی

بمقتضا حدیث مذکور تفسیر شما خواهی کرد که در مجرد استماع ابی کلمات برادر بیکدیگر
زده بر سنت جاپلان علی بنوه لاطافه و مرزه گفتی آغان نهال بسته گفتیم عاذه من بعد ان است
از این سبب سخنان باز آمده در مقدمات علم گفتگو کنید ۵ کمال شما مناسب است در این
اشنا چه دم رفته حدیث استخفا حضرت سید محمد که ذکر آن در صدر صفحه است
که در این حدیث کلمات و عباراتش داد و التماسی جواب نمود خواست چه ملاحظه نموده حکم آنکه
نویسند و اندک از نامه جیت مبارک نمود گفتیم عزیز من شما یک علم در مطاع
رفته توقف فرمائید فقیر چند کلمه زبانی استوار کنم گفت بگو گفتیم در منطق
ایه مبارکه و ما یبطل عن الهوی ای هو الا و حی یوحی چه میفرمایند
ابا از جمله حکم است و با متشابهات یا نسخ یا منسوخ جواب دارد ۵ از جمله علم است
و حکم الی در شریعت عز آنرا روز قیامت جاری و جاری خواهد بود گفتیم پس ای آیه
قول و قول حضرت پیغمبر از ایند از عسرنا انتما یوجب و الا لم یستد هرگز ۵
در این باب شک و در میان شد که فاسطی و مولی ابد است العباد بالله اگر کسی به بعضی
اقوال پیغمبر اعتبار ننموده رای خود معتبر داند در باره او چه میفرمایند گفت
اما که در رد و حر کرده و هر که رد و حر کند نزد هیچ فرق اسلام که فرمودند و او میل
اللعنی است و توبه او عند الله مقبول نیست و جارا و در رد که افضل است گفتیم خواه
غریب العهد باشد و خواه بعد العهد بآنکه حکم غریب العهد یکسر است گفت در ما
سخنی فیه مرد و صفت یکست گفتیم آنچه حق بود باین کردید لعنت خدا و نفرین
رسول بر کسی که از این عقیده برگردد حفصه علی ۵ بر این گواه گرفته بود که دادم
۵ اگر صاحب من از این حرف عدل نماید و از راه مذاهب تبیین حق بیاطل کند شما از جای
انصاف نگذشته حکم و لا تکتوا الشها الوجه الله که حق نخواهد بود بعد از
کبد و توکید الی این راه بطالع رفته رفته گفتیم اقراء کتابک بنفسک

اليوم عليك حسيباً، تنبكه صحيفه، ما ذكره نامه اعلى بر خود بد زهر
 خند ز کرد و چون آب از سر گذشته بود نقبه کردن عبت نمود گفتند ما می
 عانت اندیشید از دست نداده کرم به جلد از بد خنده در نظر داشته باشد گفت
 من نسبت به شما و دیگر به شما عبت به جواب بر بدید حدیث از شما ام گفتیم که کتب
 جواب کلام و قریب از آن شد در قابل بحث آن کلام نباشند ای شما بصحت این
 حدیث قابل رسید گفت بد ای جواب اینک دارم گفتیم جواب این حدیث پس
 از مطالعه فرمودید و حضرت عبت شد و احتیاج به کتب نیست گفت حدیث از من
 در خانه عمر عقبه ناسد داشته باشیم چه لازم کلام حضرت سید الانام
 علیه السلام و در وقت مرگ سیر بنده و وحی نباشد گفتیم
 از کلام و حریم به مکر و تفکرات و در آن حالت واجب لا طاعة و مرجع ضمیر
 و ما یطق عن امی هو ی بنود و حال آنکه حق تعالی در حکم کتب محف از حی گفت
 امر از حضرت خذیر و نهد به و توبیف فرموده قوله تعالی فلیحذر الذین
 یخالفون عن امره فیه ان یقسمهم فتنة او یعیبهم عذاب
 الیم انگاه ابر حلی می طلب ختمه گفتیم از آن بخواهیم ابریم ابریم
 او را شهادت بر شما واجبست چنانکه حق تعالی مایه اید و در مضمون
 کلام محترم و حریم حضرت سید الانام علیه السلام و جواب و جواب
 عمر بن الخطاب تا تر عبت شد از جمله حضرت عبت شخص استغفار نمود گفتیم که
 من در اینست در چون اعتراف جامع احادیث صحیح و در مسلم و غیره
 حضرت سید التقی از غایت شفت و نهایت یافت نسبت با ائمت
 هنگام رحلت از دار رحمت فرموده ایستوفی بدو و قرطاسی کتب
 لکم مشاء فی فضل العبد ابداً عمر بن الخطاب و خوش بنده اخفرت

بجود

به خود بدیدان بنسب ختمه مانع نوشتن و صحبت و احضار دولت و آلات کتابت
 کشت شما برین کسی بسخی از حضرت انصاف شنوده تا آنکه اسرور بمرنه رخسید
 و عبت از زده شد و وجود خلق عظیم این سزا از حیره طاهره اخراج فرموده
 از شما انصاف مطلوبست اما اینهم کلام هدایت انجام در نفسی لایم بهندان
 مینماید که عمر گفته بود بدولت بر کمال عقل و شعور اسرور میکند همه با اتفاق
 گفتند حاشا و کلاماً ما اینهم کلام را بهندان نسبت کنیم گفتیم از مسلمانان
 عبتی که فرموده بود و در کفر و بغض و عناد با حضرت رسول در کت از انجا
 سخن دارم و سخن منم بود و چند خواست از کلام اخفرت از ابریم که کلمات
 و امثال این منسوب کنند از خوف خدا بلکه از ترس تشیع سخن و انان روزگار نتوان
 سنت جزات کرد و میگفت شای کلام محمد از آن رفع است که با امثال این
 من حرفات نسبت کنند شخصی از بی سخنانی که مطلق از آن مطلق
 استعلام نمود و خود مناعت هر چه مانع از نسبت شد حکم و لا یتبسحق
 بالباطل و لا یقسی الام باشد افاده فرمایند تا نفسی خاطر حاصل این جواب داد
 از بی طر سجد در گاه حضرت پیغمبر اصدان آیه قل انما انشئتمکم
 از جمله بشر است و لازم نفس نیست در حالت اخفرت تغییر در مراد و تبدیل
 در ارکان و بدن و جان و دلی و قوت و مایه و از حال با امیکه و در سجد
 در مبارک و انشا کتابت و صحبت و نام اخفرت از بیتر الحالت عارضی شود و چیزی
 چند نبوب در هر از معنی باشد و موجب فتنه در امر است کرد و لکد گفت
 بالفضل کتاب خدا بمصدق کریم و کلام طیب و لا یالی الا فی کتاب صبیان
 شیخ ما یحتاج در قرآن است و بت نام و نصیر حاصل است من نمود گفتیم که کلام
 خوف قابل شد بدو عبت پیوسته بموجب علی باشد خود را انحال حضرت رسول
 بلکه در نبوت اخفرت در شک بود چنانکه صاحب صحیح مسلم به بیع معسر فرسج

منه و حال عشتراکیت و منوبه محمد کشی بوم حدیثه و فل بدنسب کذا در رسول
لقاق محض و شکر کجاست و مستند نیست و غضب و لغو و دخل
شیران و سود خاست و و خاست عانت است کافا ل جمل
و عی و عذبت المناقضی و المناقضات و الشککی و المشتکات
الظالمی بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم
و لغنهم و اعد لهم جهنم و مساوات مسایل و از این نظر بر میان ظاهر می شود
که در الحال و امه حال و است به مثل و غصه یا بدل ان دلیل خیر السیل و یا دی
ملت از استیلائی شدت مرضی و متع و و مسا برنق یعنی در موهوم و در موهوم
اوست مبرک و پس در بنج حال قبول قول آنحضرت نکردن و در موافقت امر او
از وقوع فتنه ترسیدیم و نصیحتی الیه نپذیر نشمودن و طبر الشریک بر انکس
نصیر کردن و خفی و مهور آنحضرت ندانستن و امت و حکومت حکم خفه کمر اندیدن
و ضایق بود در فتنه و ضلالت انداختن و از طریق هدایت مبرا و راه را ننگدن
و ظنه باطل خفه و سخن شنیدن و ابیه ان بعضی لظن انیم را نشنیدن و بیزان
بر عدم ایمان او کما قال الله فله من بعضی الله و مر سوله و بتعد حله و ده
بدخله ناما خالد فیه اوله عذاب مهیبی و بکر انکه در بنیقام استلال
شما بآیه قل انما انا بشر مثکم ناسوجه بنا بر انکه عمر بعد از واقعه
ایلمر رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در سیم و سیزده سال
زنده بود چنانچه در آمدن خود اظهار اینج تو جهیت نکرد گفت هر چند اظهار
نکرد اما این معنی سنور بود گفتیم هر سیر و غیر شما کجا و قوف حاصل
شد و حال آنکه حضرت رسول راست نهاده بر طبق آیه مبارکه و ان یقولوا سمعنا لقولهم

بر ما فی الغمر بعض من فکان مطلع بموه کفتم آیه قل انما باعنا
شما ب معز و در گفتیم افتم چون بی بعضی لکتاب و تکفوت
ببعضی فواجب و من یفعل ذلك منهم الاخری فی الحیوة
الدنیا و یوم القیمة یتبدل الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما
تعملون گفت فاما میگویند بکدام آیه دلیل از قرآن و زیدم کفتم
آیه قل انما بشر رکوش دوز بوحی الی فرعون بنی
و وحر و ما ینطق عن الاور و بیار نیاد و در و خطاب از جهته
رعایت این خطاب منظور داشتن و کلام الهی بقول و مرتبه
منسوخ دانستن و از جاده صراط مستقیم شرح عمه لغزیدن و از طریق
حضرت رسول شیخ شدن و از اوله ذکرش بریدن و بجز این
اظهاب پیوستن و قول او را بر قول رسول ترجیح دادن و قیادت
این معز را تفهیم دادن و در سینه هلاک نفس خود کوشیدن از شما
و فضیلت و صحبت مافرق نکردده اید بدیع و بعید است و بیجا
عمر از چهل و کمال و غفرت بپای خودی بکلمات باطل و مغرور و مویشت
باطل یا اصل رسول عام و خاص گردیده گفت عمر زبر رسول یا نظر
به شایسته اند بر امر خطر و رنج خویر و صیت دیده یا شد گفتیم که
پا بر تعصب از میان برخیزد و لطافت طبع و لطافت نفس
در آید و دست هوش را چنان در رک در آویزد و رتبه جلیل القدر
و ذرات آنحضرت را بکشم آیه کریمه و اجعل با و ذیر من اهل

هادون اخرو در باره حضرت ابي المثنى بن عليه السلام بمصدق
 حديث صحيح انت مني بمنزلة هارون من موسى صاحب
 مرتبة هارون است محقق است و علامه محمد راجد ندما حضرت
 رسول صلي الله عليه و آله رسماً شده بلكه در عبارت صحيحين
 سنده ميشود با عقول اينهمه بلسان غير خفايا اگر بگويند وندوب
 بلكه ارسنج و صيت لا معصية و عظيم ميدانند و سابق كلام
 اهل خود را با شرا و محاسن بشري شريك است و اول قنده در كلام
 حادث شد اينهمه حقاقت بعد و عبارت شده است صاحب طلب
 و كمال ثواب اينهمه مقصود است پس با تفاوت جمهور متقدمين و متاخرين
 ثابت شده است فتنه عظيم شده و فتنه حشر شده و الفتنه
 اشد من القتل و قال النبي ام الفتنه فائمة لعن الله من ا
 يقصدها و يترطع سليم يفر يدك فتنه حواشيه را با ر
 كردن فعل است قبيح پس بايد عقود و فتنه كردن قبيح
 و فاعل ~~الملك~~ ان مطعون و ملعون است گفت در جواب
 قصد دل معز است و اراده عمر مدت خلق بعد از عيسى پس اگر
 افتخار غيا و قد خلايق و فساد است انقدر باشد تغير و جيت بلكه
 او بمقتضاي انما الاعمال بالنيات از ثبات جهنم و محوم خود بعد بوقوع
 اعتقاد اهل حق است و اگر عمر تبو و شش تا يروا و بيع و صيت نمى شوند و
 را بجل خود ميگذرند بلكه آيه كريمه و ما ابتكر المولى و اخذوه و ما
 فليكن عنده فائنه و انقيل امره و انقيل امره و انقيل امره و انقيل امره
 نوشته

نوشته عمل ميگردند در انصورت بر چند بقول فاعل عودت و كذا
 و فاعل است بپيوند و مع هذا براه كجاست ميدانند چه در ان كشي غدا
 معذور ميشوند و اگر عودت با طاعت خود صبر و كلف ميدانند قدم
 در داي اخلاف ~~معه~~ انحضرت نمى افشرد گفت با شما هم از
 ربح شغقت و رفت بمصدق انحضرت تا پايان شده باشد كه تمام
 ان مد فوعيت بقول خودش ان گفت كه ان الرجل غبت عليه الحق
 و بهر گفت لا انا هم و بهر بگويند انهم بلكه بگويند بهر
 برديدنيت خواهد بود كه تمام اهل لغت و بليغ كتاب بهر بگويند
 تفكر بگويند و حقانيت را اينهمه توجهات را در اصطلاح عرفا
 هزار بذر از كنه و ميگويند بجز از بعض فضل كه حجت صلاح مقام
 بعضى صفها و استقامت بليغ نمى خود را تا تمام بگذرند و حجت خود را در
 معوض ثغوال در آورند و هم بچگونگي انهم بچگونگي
 صناعا پس بهر كجاست الغريق بچگونگي بلكه خشن از جا در آمد و
 گفت از غايت خفا و عداوت خود تا با عمر است تمام كلام
 او را و دلالت بر حسن عفت او است بچگونگي و حال انكه غدا
 كتاب التمهيد از گفتار اول است كه تمام خفا را از ميان خود
 اگاه نماند و پيوسته در باب لا منبر على راس الاشارة بگويند با و از بلند
 كل الناس افقه من عمر حتى اتخذت في النجاشي او از خود
 ذوى العقول نمى رسد دم از عذنا كذا بلكه زرد جواب داد

که شایده او از راه توضع و کثر نفس گفته باشد گفتیم شایده ما بودیم
 میث به فانیست بنا بر آنکه از ابتدای فریض عالم تا انقراض آن
 به یک متوضع تر از حضرت رسول بود در مدت خمس و شریف این
 قسم توضع و کثر نفس فرمودند و عمر یکدم سنت و فرمودند
 عمل که گفت مکرر کسر نفس کنایت گفتیم کفران نعت الهی عجیب
 آیه ولین کفرتم ان عذابا لشدید موصول بعد از شایده
 است یا ز گفتیم که پس چرا بموجب آیه و اما نتیجه در
 ربك فحدث علینموده که بکنان نعت علوم و اعظم
 نعم الله است و قد علمتم و بر تقدیرت بکم از خصم بگوید که در علم
 یا بین و بر آن مقبول نیست چه که با عقل شما و دانشمند بود
 رستماست و بر وفق و عود و لعل بگذرانید و از علوم او شمه بیان
 فرمایید و دلی و مناجات و از لفظ او منقول است ظاهر است از بدنا
 برکنان ظاهر است در علم او در چه در چه و ظاهر آنکه از توریج ظاهر
 میشود و در وقت عمر بخیرت سوف الفارجه و حفظ کند سنت
 و الله اعلم بکلی قول الامور و چنانچه رسید به سوط شد و بدیدم آثار
 انقوال از چهره ز روش ظاهر شد که کتبی موجب ضا دانسته یا
 سخن گفته که خلاصه است بگویند و جدا بکنند آیه
 حدیث اینونی بدو قرطاس چنانکه در پیش کش است
 بمنزله و حریفان نعوذ بالله نصیق قولی کرده حمل بر بدایان

پیغمبر میکند از تصدیق یک کذب دیگر لازم میاید پس اگر
 تصدیق هر یک یک کذب غیر کذب است مگر کذب است که شایده و در حق شایده
 معارضه با شایسته مگر این که حضرت رسول را در آن حال سنو المنة از
 و بعد از کلام این مقام رسید باز در جواب فرمودند که از نفس
 و تدبیر بسیار شریر را آورد و گفت چنان در شان الذي كان
 رایت موافقا بالوجه و الكتاب و اردت اقل مرتبه خا
 اجتهاد و نه صلاح در آن دید که ارواح از انچه حاضر است
 گفتیم هرگاه با عقل شما ری او با دحد و قرآن موافق بود پس
 چرا عتد ففلا مقوله نوبت در مسائل شرعی غلط میگرد
 بود از آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تنبیهت میکرد
 میگفت لولا علی الهالك عمری که قابل لغلط بعضی حاشی
 گفت لازم نیست که لعل قسید و مضایب شایسته مقرر است که
 الجهد یطو و نصیب ممکن است که در تحقیق خطا نکرده باشد
 گفتیم اجتهاد مقید بقرین سب و حق نماید در قرآن مجید فرموده که ان ال
 الظن لا یغنی عن الحق شایسته گفت تغلیل صعبا به نمودن و لپ
 را بلی ظاهر است با ختم غایت بخت است فکیف محاسبه کبار حضرت
 سید مختار از محابو و انصار گفتیم از حسن تقریر شما کفران بخت
 ثابت نمیشود گفت قول بعضی از مجتهدین و محققین چه نمیتواند شد
 گفتیم غرض من هر چند این جواب مطابق سؤل من نبود لایمکانه شما

جهنم را بهایت مقصدی خود نص آید و نه بدیه و ما بنطق من
المعوا یو تصدیق نمیکنند اگر بهم این مهملات و مخوفات و غیر
مغزایات شما یو توطئه الله نفس الرسول نکذیب کنیم یا کما خود
چون شریک جمهور را بل سلام و اجتناب از جمیع علایق فاضله و فضلهای
کامل در مقابل نص باطل است اجتناب از شخص ناشخص و عذر دایم
جلسه بزبان خارج بجهل و اعتداف نمود آمد در کدام حدیث شما
و حال آنکه قرآن بآیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم المفسدون
فروغنا طلق است گفت شر ذمه اقلیل یونمبرسد که بفرجه جم
غیره و طعن در عقاید جمعی کثیر کنند طایفه اهل سنت و جماعت
که طعنانه ضیاع سلام ایشان بکفر اثر رسیده و بدیهه کوس حسن
عقیده ایشان از جرح و تارکد شریعت بکننده کفر و
حال نورین و در شرف رعب بوجه ایشان رواج دارد گفت در
حقیقت و نفس الامر کافر کسی تواند بود و تصدیق بر همین پایه
فرمانی در حج ظاهر قرآنی که در حدیث و منقلب قتل و نه منکر
کثرت نص صریح است بکنند چنانچه قرآن و اقلیل من عبادی الا
لشکور و ما معد الا اقلیل و یؤمن الناس و لا ینکون
الله الا اقلیل فشرعوا منکم الا اقلیل و نمود که قوله عز و جل
لا خیر فی کثیر و ان کثیرا من الناس لفاسقون و ان قطع
اکثر من فی الارض لیضلک من سبیل الله و ان یبعثوا
الا الظن

الا الظن و لیکن اکثر الناس الا لشکرون و لیکن اکثر
هم یجهلون و قوله تعالى بحسب ان اکثرهم یسمعون
او یعقلون یعقلون ان لهم کمالا نعم بل لهم اطلال
مسبیل و اقباس انوار حقایق معانی ان موافق بدعا سبیل از
مشکات نبوت نموده بخبر تولیدات شیطانی و طبیعت نفس
مغور شده گفت آیا اید قبیله را با دلیر و برادران در سبک گفت
میتوان شمر و گفتیم کفر هر سنت بد لایق فراتر و احکام است ثابت است
لا از قرآن آنکه نهیدید و عید بدست اسفل و وعده عدم قبول توبه و عذر
منا فقین در قیامت با و عجز آنکه بیرون و عجزه نصاری که کلام آیه کریمه
لی الذین انا نقول یقولون لاخوانهم الذین کفرو و برادران کفر
چند ایشانند هیچ یک از ایشان بلکه بچیک از طغیان و بغاوت چهر
نموده و عجز و فرعون و شداد در جهان دعوی الوهیت کردند در
عذاب در کفر و کفر خود با نمز و خصوصند و آیه از حدیث متواتر
بمصدق کلهم فی النار الا واحده یفکار که کفر کرده کرده
یک در دین و ملت اعتقاد خود را برگزیده نرازد و دیگران میدانند
و همه فری قوس و وحیث وان و اید قبله اند مغرب و غلظت در
خواهند بود و دعوی صحت بیت و افضلیت بدون تقوس و طهارت
و خوف و خشیت مسیح و غیر نیست الا باطاعت برگزیده که ان بار
احدیت پس از حاصل کلام مفهوم شد مع کفر و امتناع است و

واجب الاتباع پادشاه مطاع یعنی صاحب شریعت و او صیای اکرم
 آنحضرت و چنانچه سرشت نبیین مقام رسید تنزل نمود گفت آیا
 روایتی از آنکه عمر غریزه خود را صرف خدمت کار آنحضرت کرد
 باشد بهین یک کلمه کافر و دشمن من گفتم مانع چیست هرگاه ابی بنی
 با وجه آن تفریب در بارگاه اعدایت و وفور علم و کثرت عبادت
 امر الهی و گفتن انا جز مندر مرد و مطرود و معمول درگاه حضرت
 الهی گردید پس عمر نیز در خدمت عمر بنی که بهین یک بار بزرگ
 فرمان برداری گفت قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمقتضای
 کرم منم بطبع الرسول فقد اطاع الله منوط و مربوط بآنست
 نموده بگفتن یک کلمه با عیب نسبت بکمال پیغمبر کافر شده باشم
 نعت نبوت و این خود سبب اثبات است که اگر عمر بنی را عرش کردی
 کند با و نرسد گفت با عفتار شما در خلفا راشدین احتمال خلافت
 میرود و منضم گفتم با عفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم بکدام جهت
 گفتم اگر احتمال بکنم آنست آنحضرت چه میفرمودند آنکس که
 لکم کتابا لن تضلوا بها العبدی پس قول پیغمبر رسیدند و
 بل واجب آنست که از منع نوشتن و ثبت نامه شدند و آنرا
 دانید چه عدم خلافت ایشان قول در نوشتن و معمول داشتن آن
 نامه تلف و اگر کرد در سخن آیه و طایفه ای که انان مات از قید
 انقلبتم علی اعقابکم از روایتی که تا مدتی بعد از آن حضرت

آنحضرت اینست حدیث بر او منکشف میکرد و گفت ما را خبر کرد که عمر
 افعال و اقوال اصحاب کبار را ندیم گفتم اذ لم تنصع فاصنع ما
 شئت بجز و شنیدن این سخن خود غور غار آنکس گفتم چه فرمود
 من در مقام علم خیر اثر رساند و دلیل است بر حقیقت
 خود در دنیا و در دنیا و لذت و فقر پسید که آنرا اختلاف میاید
 جواب داد و چنانچه حضرت پیغمبر کاغذ طلبید جمع میاید از بنی
 جدا جا و بیافتنیدن و خوشدل شده گفت بر آنکه حاضر گردان
 آلامت کتابت گماشتند و مجموعی از خصوصیات عمر در منع بیان
 نمود و پیغمبر در وقت معاف دارند آنکه از هر طرف آواز بلند
 شد و حضرت پیغمبر بآن از بنی عمر نیکو که فرمود بر خیز و سریع
 بشن من سرور منیت و عمر خارج فرمود مگر علی علیه السلام و فضل
 عباس و بنی که گفتم از بنی تقریر کرد دیگر گفت و ثابت شد و این
 اصلاح بجز ایمان نداشتند و اگر داشتند چه حق تعالی بپل
 ایمان خلاص فرمود از رفع اصوات و جهر اقوال نمود رسول خدا و نه و جهر
 فرمود كما قال جل شانہ یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا صواتکم فوق
 و صوت النبی ولا تجهر بالقرآن کما یجهر بعضکم لبعض و ان
 تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون و اینان بجز آنکه بکسب
 منبر علیه شدند نه خود رسیدند و نه از رسول خدا شرم داشتند
 و نه از ملامت خلق اندیشیدند و نه از ارجح طاعت ملاحت کردند

گفت مکارث ان حکم آیه لا ترضون به بعد زیجت الارضون نزول یافته
 از عشره مبشره نبویه کفتم شما تا چشم بجزای شما در نهفته و مقدسه
 است و غیره سر از طاعت حضرت رسول یافته ~~کفتم~~ نکست بیعت
 الارضون نمودند و در تحت آیه فین نکست فائما نکست علی نفسه
 ونصر آیه و کس هو ارضونه فاجطاعها لهم در خند و اگر این
 از جمله مؤمنان بگردد حضرت خیر البشر ان نرا بصدق ولا نطمح
 الذین یدعون ربهم بالغدا والعقی و آیه شریفه قتل
 فتکون من الظالمین از پیش خود نمردند بلکه حکم و نهاده عینا ک
 عندهم از ایشان اعراض نمسم میفرمودند چه می گفت کدام اثر
 از حضرت رسول ~~مهر~~ بابر جلیل القدر فاستقم كما امرت
 ما امرت اعدا و قطعا متعذر نیست جواب شافع ممتاز فرما ~~مهر~~
 فیها الذین کفرو و جوار و جزاند و منقطع شد انگاه بید خود
 خطا بگرفته کفتم خالا دانستید و خفیت مذ هب بر شما معلوم شد
 فرمود که از این خبر بها تصرف حاصل نشد بلکه پیشتر درین افکارم انگاه
 انچه دادم الان مرخص افتاده برخواستند و فرمودند که اقامت عمر شکر
 شریفتر از آنست که باین قسم ~~مهر~~ ملاقات ضایع شود وقت نماز
 تنگ شده است ادا باید نمود نموده بدینش و بجز کفتم خذوا
 چه نماز بر جمله مکلفین واجب است از من و من و حجیم است شما اول
 ایمان خود را بهت کنید بعد از ان بقیام نماز اقدام فرمائید در نیجات
 کجا از کاروان

بکارش کردن ارشد او را عرف حقیقت بگفت آمد شروع در خوش
 و ناسزنامه گفت تشیع علی به کرام نمود پس نیست که استحقاق
 علم بهم میکنی کفتم تعریف اینست جوان کنیده بگفت گفتند هم
 طالب علم و فی فضل است و هم سید صلیح الشیخ است کفتم ملا
 معذور خواهید داشت که بنده از تنگ و حبش شما آگاه نمردم
 اکمل پیشتر بناید که با شما بهم کار دارم چون پیش آمد که کفتم بفر
 سلوات اولاد و عظام اولاد کنند گفت از اولاد حضرت پیغمبر
 کفتم از نسل کینند گفت از نسل حضرت مرتضی علی علیه السلام کفتم
 با رسد بفرمائید که چه مذهب دارند گفت حنفی مذاهبم کفتم آیا
 مرتضی علیه السلام حنفی مذهب داشت اجل شده متفکر گشتید کلا
 از خود وجه پر و نایب یا آنست که مذهب از آبا و اجداد حاکم
 بطلان بدلیل شما رسیده و شما دانسته ان صراط مستقیم و مزج
 قدیم را ترک نموده و مذهب حنفی را ترجیح داداید و این نقد
 لا یم جیبید می آید بهم استحقاق دین پیغمبر و بهم استحقاق ~~مهر~~
 مذهب خلفا آنحضرت و بهم استحقاق ایای عظام خود
 کفر محض است کرده کاوش بدین آنست که ان مذهب پشت
 پشت و دست بدست بشماریده و بر این تقدیر میکنم دعوی
 پا شاید درست نیست بل باشد که نظیر رسیده بشر و انعم
 قبل اذ العلوی تابع ناصبی بمذهب فماهی من ابدی ما

فان الكلب كالمطبع لاث الكلب قبح ابيه فيه ان
 سخن به چرخند بیدند و مفسد و مخدوم برنجندند القصد بعد از
 سفره پیش از هر و طعام کشیدند و لکن در کمال پیش از هر و طعام کشیدند
 و طبیبهای کوچک در پیش مردم دیگر نهاده اند چنانچه طعام منکم بهی
 سفره چنان از لشکری کفری در رکاب بنده بخت بنده از
 خورد و نوبت اول طعام چنان کردم که جمیع اهل مجلس آن روزی
 آن طعام کرده و هر یک کعبه طلبیده سفره چنان تمام طعام
 هر اقامت کرده پیش مخدوم نماند بنده گفتیم حکایت غریب ملک
 مقام بخاطر رسید اگر اجازت نقل کنیم گفتند بشنیدیم گفتند
 ام که شیخ صدر بر فریاد از فریادهای زبانشان عجیب و غریب در سجده
 نبوت نشسته دید رسیدم انتظار جیت معتد انجا بود گفتند
 یک گوشه دیگر یک شمشیر زیاده شد و در کشف اینست اجمال الحاح
 جواب داد در کتاب دیده ام که جنازه باید چهار گوشه بر دارند
 و در اینست بقعه چند تفحص کردم زیاده از گوشه بوسه زبیده چهار
 خدایان در شیخ فاش غلط او را دریافت که در حلق جنازه سنج
 شست بهت او چهار گوشه چهار گوشه فهمیده پس از اینستم
 ظریف پیش آمده گفت در شب جناب حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 در خواب دیدم و آنحضرت مرا گفت اگر کسی از من بخورد یک
 سوره یا نوحه بخورد از عذاب پندش تمام الا انما سجد سوره ایشا

الانام

دارم

دارم که برسم تبرک نه احاب و اقربای خود برم آخوند متشیخ
 قبول بند دل داشته ریش خود را بیضا بقره طوطی است او داد و او
 ریش و مو آخوند نموده حق را انعام از کیفیت و قوه مطلع شده و
 یک انما سجد نمود از یک سوی آخوند و آخوند بیضا بقره داد و آخوند
 که سوره پیش آخوند مشرف تمام شد زبانه با لایحه بختند بر سر کوفه
 و آخوند بزیر دست و پا انداخته تمام مور ریش و اموی او را کشیدند
 و آخوند شد گوشه و شیخ پیش آمده و گفت حالا جنازه را بردارید که
 گوشه شما بیکس جنازه را آخوند و سه طرف دیگر را آن سه گوشه بر کشیدند
 و بردند بفرشتان و بعضی برداشته بودند از ریش و اموی آخوند
 با ایشان رسیده به شیخ سعد فرمود که وقت مور ریش آخوند بکشند
 شش تنف نمایند و هر ماه بجاه اطراف و جنوب اطراف و جنوب است
 و ریش آخوند میکنند و از بر ریش کثرت عوام میبردند و روز دیگر
 و لایحه خود در مسئله خرد شده گوشه گفتگو شد او گفت در نیمه سبلحق
 بجایب سبلحت است زیرا که همه آلات و اوردن فوق و مجور و
 سباب از کتاب کباب و ذنوب مثل از زنا و غیره حق نماند آفرین
 است با الفروقه معلوم گشت و هر عامی مرکب معاصر میشود
 بمعا و حق تمام خواهد بود پس بعد از عقل ثابت شد که فاعل جمیع
 افعال از حق و شر در حقیقت حضرت با برکت ربانیت
 علم ذلک اگر چه اینست شبهه و حق با جواب نیست تا پاره کاغذ و دوا

مه

ودادت و فایده غایت کند تا کلمات جند که شکر باینم خود
 باینم نبوسم چشم رحمت فرمودند چند فقره از اول دعا و حق شناس
 نوشتن پیشتر دادم تا آخر مطلع کرده استغفار نمود که مراد
 از صنم فریست گشت گفتیم بجهن و قاسطین بحدو شدن اینم سخن
 کاغذ پاره و طیش ببار نمود گفتیم حال شما در حقیقت از حقیت
 زیر که اینم کلمات نوشته شد و شما خواندید رخصت شاست که اثرها طر
 شه گفت چرا گفتیم زیر آلات و اردات و غیره کتابت بنامه
 مراد شما حاصل شد گفت من بعد نوشتن اینم کلمات نه دم و یک
 نکردم گفتیم چرا باینم زود در آن عقیده خود عهد دل کردید پس
 اینم اقرار بر نفس خود نه پسندید چو بر خدایا که از

جميع تقاضای منزه است و افعال فانی شانه
 خاتم از حکمت نیست و اگر افعال شتر از خود
 علم لازم را به مرید بد نفاشانه
 علم ذلت بعد از تفکر استیال مقام
 نموده الحمد لله رب العالمین
 روز شنبه پنجم شهر رجب
 الاخر الحکمه

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ شَرَحَ صَدْرَنَا كُلَّهُ حُجَّةً مِنْ سُلْطَانِكَ
 خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَطَهَّرَ قُلُوبَنَا بِوَلَايَةِ وَلِيِّهِ الْمُرْتَضَى صَلَاحِ الْمُرْتَضَى
 وَتَوَكَّلْنَا بِأَمَانَتِكَ يَا قَاتِلَ الْكُفَرِ يَا أَصْفِيَاءَ الْمُرْتَضَى
 وَمَنْعَ سَرَّيْنَا يَا بَاتِلَ أَجْبَانِ النَّجَبِ وَسَادَاتِ الْحُلَيْنِ جَمِينِ
 وَجَمِ سَنَاءِ الْعَارِفِينَ وَالْيَقِينِ وَنُصَلِّهِ اللَّهُمَّ عَلَى رَسُولِكَ الَّذِي عَلَّمَ
 بِلَايَتِهِ فِي أَدَاءِ أَمَانَتِكَ وَطَالَ عُنَاؤُهُ فِي إِبْلَاغِ رِسَالَتِكَ وَجَاهَدْتَكَ
 حَقَّ الْجَاهِدِ وَخَلَّيْنَا أَهْلَ الْحُجُودِ وَالْعُنَاةِ قَاتِلَ الْأَرْشَادِ الدُّعَاءِ
 نَفْسَهُ الرَّائِيَّةَ أَفْلَحَ فِي سَبِيلِكَ عِتْرَةُ الطَّاهِرَةِ الْعَلِيَّةِ وَصَلَّ عَلَيْهِ أَفْضَلُ
 مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَنْبِيَائِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَأَصْفِيَاءِكَ الْمَكْرُومِينَ
 وَنُصَلِّ عَلَى وَصِيِّهِ وَخَلِيفَتِهِ وَصَاحِبِ أَعْلَانِهِ وَسِرِّهِ وَلِيِّهِ
 وَأَحْمَدٍ وَآمِينَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ أَفْضَلِ الْجَاهِدِينَ وَأَشْرَفِ الْمُقَاتِلِينَ
 صَاحِبِ الْحُجُودِ وَالْعِلْمِ حَلِيمٍ وَبَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ مظهرِ الْعَجَائِبِ وَمُظْهِرِ الْقُرْآنِ
 إِمَامَ الشَّارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَالَّذِي حُبُّهُ نَرْضَى عَلَى الْحَاضِرِ وَالْغَائِبِ
 أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ رَوْحَتِهِ الْعِصْمَةُ الْمُقَهَّرَةُ وَذَاتِ
 الْمُصَافِي وَالنَّوَابِ وَالْأَشْجَانِ أُمِّ السَّادَاتِ الشَّهَدَاءِ وَالْيَدِ قَادِمَاتِ
 السَّعَادَةِ بَيْنَ حَيِّ الْأَنْبِيَاءِ وَخَلِيلَةِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ الْبَتُولِ الْعَذْرَاءِ
 أُمِّ الْأَيَّةِ الْجَبَّارَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى الْأَمَائِينَ الْهَامِينَ السَّيِّدِينَ

النُّورَيْنِ النُّورَيْنِ الشَّامِخَيْنِ الْقَمَرَيْنِ الْجَمَيْنِ الْأَنْوَارَيْنِ الْمَعْلَمَيْنِ
الْأَمْرَيْنِ الْعَالَمَيْنِ الْعَالَمَيْنِ الْفَاضِلَيْنِ الْفَالِقَيْنِ الْمُظْلَمَيْنِ
الْمُعْصَمَيْنِ الْحَرَمَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ الْغَيْرَيْنِ الْقَبِيلَيْنِ الْكَنِينَيْنِ
الْجَنَّةَيْنِ زَيْنَتَيْنِ وَالْعَرْشَيْنِ مُدْنَيْنِ وَالْحَبْنَيْنِ وَالْعَصَاةَ الْأَمَّةَ
شَفِيعَتَيْنِ وَالْمُطَفِّعَيْنِ لِلْجَنَّةِ زَيْنَتَيْنِ وَالْعَرْشَيْنِ مُدْنَيْنِ وَالْحَبْنَيْنِ وَالْعَصَاةَ الْأَمَّةَ
سُبْحَيْنِ وَالْمُرْتَضَيْنِ قُلْدَيْنِ وَاللِّزَامَيْنِ قُرْبَتَيْنِ عَيْنَيْنِ لِيُطَهِّرَ الْحَسَنَيْنِ
عَبْدَ اللَّهِ الْحَيَّيْنِ وَعَلَى بَابِ أَيْمَةِ الْمُعْصُومَيْنِ إِلَى جَنَّاتِ الْمُظْلَمَيْنِ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ نَائِصًا بِالسَّيِّدِ الْكَائِبِ وَنُورِ الْعَالَمِينَ وَصِيًّا لِلْمُتَّقِينَ
وَقَبِيلَةِ الْحَوَارِيِّينَ وَخَيْرِ الْبَطْنِ وَأَحْرَمَ وَحَجَّهِ اللَّهُ عَلَى الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرَفَ
وَلَدَيْهِ أَسْمَ وَالْقَبِيلَةَ الطَّالِعَةَ مِنَ الصَّفَاءِ وَالرَّازِمَةَ مِنْ صَفِيِّ اللَّهِ وَحَبِيبِهِ وَخَلِيلِهِ
وَحَبِيبِهِ الْمُؤَيَّدَيْنِ مِنْ عِنْدِ أَحَدِ ابْنِ الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
شَفَاعَتُهُ الْعُظْمَى يَوْمَ يَقْدِرُ الْكَبْرَى وَأَدْخَلَنَا تَحْتَ لَوْنِهِ الْأَعْظَمِ وَجَعَلَنَا
مِنْ عَرَبِ الْعَظَمِ